



انترناسیونال

۲۳۴

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-communist Party of Iran

جمعه ۱۷ اسفند ۱۳۸۶، ۷ مارچ ۲۰۰۸

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سرمدیر: محسن ابراهیمی

دانشجویان در شیراز به آپارتاید جنسی اعتراض کردند

صفحه ۱۶



نه به آپارتاید جنسی، نه به تبعیض زنده باد سوسیالیسم



شهلا دانشفر

فردا شبیه صدمین سالروز هشت
مارس روز جهانی زن است. صد
سال مبارزه و تلاش در پشت این
روز بزرگ آزادیخواهی نهفته است
و هر ساله هشت مارس در سطح
جهانی از سوی انسانهای

صفحه ۶

سرکوب فاشیستی مردم نوار غزه توسط اسرائیل محکوم است

صفحه ۷

ایام باستان، احکام ثانویه و دزدی غریبا

یاشار سهندی

صفحه ۹

آکسیون جهانی ۶ مارس، پیروزی بزرگی برای کارگران و مردم ایران

صفحه ۷

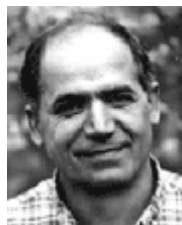
آپارتاید جنسی توهین به انسان و انسانیت است

پیام حمید تقوایی

صفحه ۸

ورود زن ممنوع!

آپارتاید جنسی باید به تاریخ سپرده شود



اصغر کریمی

هم رسماً و قانوناً از حق رای ساده و
معمولی در جامعه محروم بود. یعنی رای
دادن مخصوص مردان طبقات اشراف و
تجار بود. مردم مبارزه کردند و جنگیدند
تا آن قوانین را نیز ملغی کردند. امروز
ولی هنوز در گوشه‌هایی از این جهان، با
زن به همان شیوه و حتی غیرانسانی‌تر

صفحه ۲

این جمله ای است که حکومت اسلامی بر
سررد جامعه ایران نصب کرده است. قرن
بیست و یک است و هنوز در بخشی از این
کره خاکی، باید جنگید تا نیمی از جامعه
بطور رسمی در قوانین یک کشور انسان به
حساب آید و با آن بعنوان یک انسان
برخورد شود.

زمانی در آفریقای جنوبی
سیاهپوستان رسماً انسان محسوب
نمیشدند و هیچ حقی به عنوان یک انسان
نداشتند و این در قانون تنظیم شده بود و
سر و کار خاطی با قانون و دادگاه و شلاق
و زندان بود. بشریت با این لکه ننگ
جنگید تا آنرا ملغی کرد و آپارتاید نژادی
را برانداخت. چند دهه قبل تر از آن نه
تنها زنان در تقریباً تمام دنیا حق رای
نداشتند، بلکه کسی که مالکیت نداشت

آریا شهر به استقبال ۸ مارس رفت

حمید تقوایی

صفحه ۴



این فقط یک بیوگرافی یا مانیفست نیست گفتگو با مینا احدی

صفحه ۱۰

در باره مناسبات دولت آمریکا و جمهوری اسلامی

میز گرد با حمید تقوایی و کاظم نیکخواه

بخش دوم و پایانی

نیکخواه شما در پاسخ به این سوال
گفتید که اگر جمهوری اسلامی به
سمت سیاست نزدیکی با آمریکا

صفحه ۳

و بحران و غیره همچنان ادامه خواهد
یافت. بگذارید با توجه به توضیحاتتان
این سوال را مطرح کنم چرا اگر هردو
طرف خواهان چنین رابطه ای هستند
نتوانند وارد رابطه شوند؟ کاظم

محسن ابراهیمی: شما هردو بر این
تاکید کردید که بدلائل مختلف امکان
عادی شدن رابطه آمریکا و جمهوری
اسلامی وجود ندارد و این برای هردو
طرف یک بن بست است و این کشاکش

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

ورود زن ممنوع ...

رفتار میشود. جای آپارتاید نژادی را آپارتاید جنسی و جای ورود سیاه ممنوع را ورود زن ممنوع گرفته است. زن حق رفتن به ورزشگاه و دیدن يك مسابقه را ندارد. زن حق ورود به بسیاری از رشته های ورزشی را ندارد. زن حق آواز خواندن ندارد. زن حتی صدای خنده اش هم نباید بلند شود. در مقابل بسیاری از مشاغل نوشته شده است ورود زن ممنوع. این مشاغل مخصوص مردها است. مرد بطور اتوماتیک سرپرست خانواده است مهم نیست که زن در خانه چه نقشی دارد و چه وظایفی بر عهده گرفته است. قانون گفته است و بر پیشانی اش نوشته است که تو ارزش سرپرستی خانواده را نداری، صلاحیت سرپرستی مشترک بر فرزندان و تعلیم و تربیت آنها را نداری. سوار اتوبوس که میشود روی درب جلو نوشته اند ورود زنان ممنوع، زنان از در عقب سوار میشوند و دختر از پسر و حتی اعضای يك خانواده، خواهر از برادر، زن از همسر، پدر از دختر و مادر از پسر جدا میشود. حتی تصورش تکان دهنده است. در تفریحگاه ها و پارکها، در استخرها، کنار دریا، در مجالس عزا و عروسی، همه جا زن و مرد و حتی اعضای خانواده را از هم جدا میکنند. در اقتصاد خانواده زن حق تصمیم ندارد. بیچاره هم بشود مشمول هیچ بیمه ای نمیشود. در قوانین کار، همه چیز بر مبنای مرد نوشته شده است. زن وجود ندارد. در خانه کنترلی بر دارائی خانواده ندارد، نصف مرد ارث میبرد همینطور که در قضا نصف مرد حق شهادت دارد و برای تصدی بسیاری از پست های قضائی هم صلاحیت او را ذاتا زیر سوال برده اند. و مساله به اینجا ختم نمیشود. از سن مهد کودک، بعنوان گناهکار به جامعه معرفی میشود. منشاء فساد نامگذاری میشود. باید از پسرها جدا شود و از بازی با آنها محروم گردد، در واقع آنها هم از بازی با او محروم شوند، چون آنها را فاسد میکنند! بچه های سیاه هم حق بازی با بچه های سفید را نداشتند. قانون اینرا ممنوع کرده بود و اینجا دختر و پسر حق بازی با هم را ندارند. جنس مونث را، از همان دوره کودکی، در چادر میپوشانند تا دیگران را تحریک نکند و با این دیوار از همه چیز جدایش میکنند. حتی امکان لذت بردن از جست و خیز و بازی را از او میگیرند. او دختر است نه کودک، او

حجاب از سر عقب میروید با بیشترین بی رحمی و خشونت نیروهای سرکوب مواجه میشود. اینها شیخ و تکان دهنده است، مو را بر تن بشر سیخ میکنند، اما واقعی است. و اگر مقاومت هرروزه و توده ای زنان و مردم معترض به آپارتاید نبود، این تصویر همه جا، بر تمام شتون زندگی مردم حاکم شده بود. اگر این مقاومت توده ای نبود موقعیت زن در ایران از موقعیت سیاه در آفریقای جنوبی برتر بود و تر و حقیرتر میبود اما مردم نگذاشته اند. قبول نکرده اند و این سرگرد جمهوری اسلامی را مدام پائین میکشند و زیر پا لگدمال میکنند. در ورزشگاه و در وسائل نقلیه، در مدرسه و دانشگاه، در خیابان و خانه، در کارخانه و اداره، در پارکها و کوهها، در بسیاری از مشاغل، در انتخاب رنگهای شاد، در راه انداختن دیسکوها، در رابطه پسر و دختر، در اجتماعات، در برپائی هشت مارسها، در مقاومت های خیابانی، و بویژه با عدم رعایت حجاب در ابعاد توده ای و سراسری، با بیرون انداختن موهای خود، با کوتاه کردن دامن ها، با تغییر رنگهای تیره به روشن و گاهی با کنار زدن کامل آن، علیه این قوانین بیخاسته اند و نگذاشته اند که این قوانین و این تصویر سیاه همه جا حاکم شود. این جنگ لحظه ای متوقف نشده است. این این يك منشا، بحران غیرقابل علاج حکومت است.

این سیستم قابل اصلاح نیست:

هرچو بزرگ کردن قوانین و آپارتاید جنسی در ایران، خاک پاشیدن به چشم زنان و به چشم همه مردم است. شاید برای کسانی اگر این سیستم را کسی اصلاح کنند قابل قبول شود و دست رهبران این حکومت را هم بپوسند و از آنها تقدیر کنند. شاید اگر یکی از هزاران جلوه هایش را عوض کنند، جریاناتی به وجد بیایند و در کنار همان حکومت بایستند و به آنها که قصد دگرگونی بنیادی این نظام را دارند لیچار بگویند و آنها را خشونت طلب بنامند. و شاید در پوشش دفاع از زن، کمپین يك میلیون امضا هم سازمان دهند و کسانی هم به آنها تبریک بگویند، اما صورت مساله واقعی را نمیتوانند تغییر دهند. در آفریقای جنوبی هم مصلحینی پیدا شدند که میخواستند اصلاحی بر نابرابری سیاه و سفید ایجاد کنند و اینجا و آنجا تبصره هایی را در قوانین تغییر دهند تا جلو الغای

کامل آپارتاید را بگیرند، اما بشریت دست رد به سینه آنها زد و از بیخ نظام آپارتاید را واژگون ساخت و اعلام کرد که انسان انسان است. رنگ مبنای تفاوت در حقوق و جایگاه و شان و حرمت انسانها نیست. رژیم نژادپرست را برانداخت و اعلام کرد که سیاه بودن جرم نیست، سیاه و سفید یکی است. امروز هم دنیا باید اعلام کند که زن با مرد برابر است، زن بودن جرم نیست و آپارتاید جنسی قبول نیست. باید ویران شود. ما چنین مصلحینی نمیخواهیم. رفتار این مصلحین تهوع آور است. تحقیر و توهین به انسان است.

پاشنه آشیل رژیم:

جمهوری اسلامی با زن ستیزی خود، مبارزه علیه خود را وسیعاً گسترش داده است. این پاشنه آشیل واقعی و بزرگ رژیم است. علیه این ارتجاع بتمام معنی جنبشی شکل گرفته است که هیچ نیروئی قادر به شکست آن نیست. حجاب، سمبل آپارتاید، موضوع دعوی میلیونی و هرروزه و بطور واقعی بارومتر سیاسی جامعه است که هرروز شل تر میشود و عقب تر میروید. کافی است يك سانت روسری ها عقب برود تا حکومت به لرزه بیفتد. کافی است زنی دست يك مرد حتی برادرش را در خیابان بگیرد و یا با صدای بلند خنده کند تا به يك درگیری و يك مقاومت تبدیل شود. کافی است تا زنی روسری اش را دور بیندازد تا سران حکومت بخود بپیچند و حکومتشان را در خطر ببینند. و این اتفاق هرروز به وفور می افتد.

این جنگی است که لحظه به لحظه میان مردم بویژه نسل جوان با حکومت در جریان است. جنگ علیه حجاب، جنگ با رنگهای تحمیلی، علیه اسلام و مقدسات اسلامی، علیه حکومت مذهبی، علیه ممنوعیت رابطه دختر و پسر، علیه جداسازی ها، برای رابطه با فرهنگ و سنن مدرن و دستاوردهای جنبش های آزادیخواهانه در سطح جهان، علیه بیحقوقی کودک و بویژه کودکان دختر، علیه اخلاقیات سنتی و عقب مانده و آخوندی و حاجی بازاری. این جنگ از بدو شکل گیری این حکومت وجود داشته است اما ابعاد آن صدها برابر شده است. سالانه چند میلیون نفر طبق آمار رژیم دستگیر یا جرمه میشوند یا شلاق میخورند چون قوانین آپارتاید را نقض کرده اند. هستند کسانی که این جنبش را

شکست خورده مینامند، میفرمایند افق ارتجاعی بر آن حاکم بوده و تمام شده است! ولی مهم نیست اینها چه میگویند، گوشه کوچکی از این مقاومت را دو هفته قبل در آریاشهر دیدیم. این جدال عظیم به اشکال مختلف و همه جا جریان دارد. اگر مقاومتی در این ابعاد نبود حکومت اسلامی از حینی تا احملی نژاد، از خامنه ای تا رفسنجانی و خاتمی، از محافظه کار تا اصلاح طلب، حکومتی عینا شبیه حکومت طالبان را حاکم کرده بود.

جمهوری اسلامی در این زمینه نیز مصائب عظیمی برای زنان و کل مردم ایجاد کرده، ضربات انسانی غیر قابل توصیفی به زنان و همه مردم وارد آورده و ضربات روحی عمیقی به دو نسل از مردم زده است. اما بویژه نسل جوان تا همینجا شکست های بزرگی نصیب رژیم کرده است. رژیم نیروی سرکوب گسترده ای را علیه این نسل، دختر و پسر، سازمان داده است چون سران رژیم بخوبی فهمیده اند که این درجه از خرافه و تحجر را نمیتوان به سادگی به خورد این جامعه داد. با نصیحت و موعظه و به اصطلاح کار فرهنگی و آموزشی و حتی با این درجه سرکوبی که در طول این سه دهه کرده اند، نمیتوانند دیدگاه اسلامی ۱۴۰۰ سال قبل نسبت به زن را بر جامعه حاکم کنند. بویژه در میان نسلی که با دنیا آشنا است و چشم و گوشش از هر نظر باز است. در نتیجه تنها راه شدت دادن به سرکوب است. اما نه رژیم توان بی انتهائی دارد آنها با توجه به بحران همه جانبه و نیز شکافهای عمیق در خود حکومت، نه نسل جوان نیروئی است که به سادگی تسلیم شود. رژیم در این زمینه بی دورنما و بی آینده است. نه راه پیش دارد نه راه پس. یکبار تلاش برای اصلاحات جزئی در مقابل کوه مشکلات شکست خورده است. پروژه اصلاح رژیم که معنی اش درجه ای از عقب نشینی است، بسرعت این جنبش عظیم را به جلو صحنه خواهد راند. اینرا امتحان کردند و نتیجه اش را دیدند و بار دیگر تماما به سرکوب متکی شدند. این حکومت اسلام است و بدون حجاب و آپارتاید و مقررات اسلامی معنی ندارد. این عرصه ای نیست که قابل تغییر و قابل سازش باشد. عقب نشینی و کوتاه آمدن در مقابل حجاب و آپارتاید، بنای حکومت را بلافاصله از پایه ویران میکند. این يك بن بست واقعی رژیم و يك منشا، شکاف های عمیق آن است. میدانند که جامعه هر لحظه و در هر نقطه آبستن درگیری ها و خیزشهای بزرگ مردم است. خیزشی که میروید تا

از صفحه ۱ در باره مناسبات دولت آمریکا ...

بچرخد در آن شکاف ایجاد میشود و در نتیجه فرصت و فرجه ای برای مردم سرنگونی طلب بوجود می آید. سوال اینست که اگر همه جناحهای رژیم آنطور که شما میگویند طرفدار چنین رابطه ای هستند چگونه میتوانستند شکاف ایجاد شود؟ آیا این یک تناقض نیست؟

کاتلم نیکخواه: سوال خوبی است. این مساله ای که مطرح کردید در واقع تناقض در تحلیل نیست. تناقضی است که در خود وضعیت سیاسی ایران و کلا وضعیت جمهوری اسلامی و بورژوازی در ایران وجود دارد. وقتی از جناحهای جمهوری اسلامی صحبت میکنیم داریم از جناحهای تاکنون شناخته شده آن صحبت میکنیم. یعنی جناحهایی که تا حالا اعلام موجودیتی کرده اند، یا برسمیت شناخته شده اند. جناحهایی که با اسامی از قبیل "جناح راست"، "جناح دوم خردادی"، جناح رفسنجانی و یا اسامی ای مشابه اینها شناخته میشوند. واقعیت اینست که این جناحها بطور مشخص با معضل و مساله چگونگی ادامه حیات جمهوری اسلامی بطور جدی رو در رو هستند. و میدانند و برایشان روشن است که جمهوری اسلامی بعنوان یک حکومت سرمایه داران و سرمایه داری نمیتواند بدون داشتن یک رابطه زمال، قابل اتکا و همه جانبه با کشورهای غربی و با سرمایه غربی به حیات خود ادامه دهد. در غیر اینصورت با معضلات و موانع بسیار جدی تری روبرو میشود که امکان ادامه حیات را از آن میگیرد. بطور مشخص وقتی نگاه میکنیم می بینیم که تا همینجا علیرغم حمایتها و مناسبات وسیعی که جمهوری اسلامی با دولتهای اروپایی و کشورهای روسیه و چین و ژاپن و غیره داشته، اقتصاد ایران در حال فروپاشی است. همه چیز زیر ظرفیت کار میکنند. بخشهای مختلف تولیدی دارد پشت سرهم تعطیل میشود. و کارکرد زمال خود را اصلا ندارد. این را وقتی در متن غلبان خشم و نفرت عمیق مردم و وجود جنبشی مردمی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بررسی کنیم متوجه خطیر بودن آن برای جمهوری اسلامی میشویم. در سطح بین المللی فشارهایی که بر جمهوری

اسلامی هست، و انزوای این رژیم، و کلا کشاکش هایی که دارد، وضعیت جمهوری اسلامی را بی ثبات تر میکند. این حکومت را ضربه پذیر میکند. کل تداوم آنرا مدام زیر سوال میبرد. از طرف دیگر آمریکا و غرب هم (با تمام رقابتهایی که با یکدیگر دارند) نیاز به این دارند که ایران در سیستم جهانی شان حضور داشته باشد. نقش ایفا کند. کارکرد نرمالشان را داشته باشد. نقش سیاسی و ژئوپولیتیکشان را ایفا کند. و بعنوان یک منطقه استراتژیک و یک کشوری که نقش مهم و جایگاه حساسی دارد به فاکتوری در خدمت ادامه نظم کنونی جهانی تبدیل شود. بطور خلاصه به این دلایل که میشود در مورد آن بسیار مفصل بحث کرد، دو طرف تمایل واقعی دارند که معضل و بحران جمهوری اسلامی و غرب حل شود. طرفین این کشاکش بیست سی ساله تمایل جدی دارند که این بحران تمام شود. بویژه برای آمریکا بسیار مهم است که این بحران بیش از این ادامه پیدا نکند. چرا که این بخش از سرمایه داری جهانی یعنی سرمایه داری آمریکا بعد از انقلاب ۵۷ نفوذ و حضور اقتصادی و سیاسی اش را در این منطقه مهم بطور اساسی از دست داد. قبلا اشاره کردیم که آمریکا و غرب روی این حساب کرده بود که با روی کار آوردن جمهوری اسلامی انقلاب را خفه میکنند و بعد مردم را دوباره زیر یوغ یک دولت سربراه و پروغرب از نوع حکومت پهلویها برمیگردانند. اما اوضاع طبق پیش بینیها و برآوردهای آنها پیش نرفت. در نتیجه طی سی سال گذشته یعنی بعد از انقلاب ۵۷ بویژه از نظر اقتصادی ایران به حوزه عمل سرمایه های ژاپنی، روسی، چینی، آلمانی و فرانسوی و امثال اینها تبدیل شد. این برای آمریکا که در دنیا دارد بهرحال حرف اول را میزند قابل قبول نیست. برای آمریکا چه از نظر سیاسی و سوق الجیشی و چه از نظر اقتصادی بسیار حیاتی است که در این منطقه حضور جدی داشته باشد. میخوام بگویم که هم آمریکا تمایل جدی به تمام کردن کشاکش با جمهوری اسلامی دارد و هم جمهوری اسلامی به این نیاز اساسی دارد. تمام دعوای و کشاکش ها بر سر چگونگی این تمام کردن است که قبلا در موردش صحبت

کردیم که تمام راهها از "رژیم چنچ" تا استحال و "اصلاحات" و مماشات با یکدیگر را تاکنون طرفین امتحان کرده اند و سرشان به سنگ خوره است. اما از طرف دیگر وقتی که دقت کنیم متوجه میشویم که یک تمایل یا یک مصالح دیگری در خود جمهوری اسلامی دارد عمل میکنند که با نرمال کردن رابطه با غرب و با آمریکا تناقض پیدا میکنند. جمهوری اسلامی کل ماشین حکومتی اش را بر اساس یک اسلام افراطی ضد آمریکایی تعریف کرده و با این خصوصیت و با این ویژگی توانسته تا اینجا در کشاکشهایی که وجود دارد، در رقابتهای و دعوای خودش را سرپا نگه دارد. این حکومت ابتدا که سر کار آمد خود را نماینده پان اسلامیسم معرفی کرد. خیلی زود ناچار شد ازین عقب بکشد و دیگر این واژه را هم بکار نبردند. ولی بطور واقعی این ماشین جمهوری اسلامی توجیه سرکوبش ضد آمریکائی گری و نمایندگی اسلام ضد آمریکائی است. سرتاپای این حکومت، از ولایت فقیه تا حوزه های علمیه، تا سپاه پاسداران و بسیج و اوباش و اراذل و تمام دم و دستگاه حکومتی حول این محور شکل گرفته است. اگر بخواهد چرخشی در سیاست جمهوری اسلامی بظرف دوستی آشکار و استراتژیک با آمریکا صورت گیرد، کل این ماشین باید بازتعریف شود. سرتاپایش باید بازتعریف شود. خیلی چیزهای اساسی دیگر نمیتواند به همان شکل سابق یا کنونی در حکومت باقی بماند و نقش ایفا کند. از دستگاه سرکوبش، بسیج و سپاهش، بدنه اش، تبلیغاتش، خبرگان و شورای نگهبان و ولایت فقیهش و کلا بالا تا پایینش باید به چیز دیگری تبدیل شود. این باز تعریف کل دستگاه حکومتی یک خانه تکانی جدی در حکومت را نیاز دارد. جایجاییهای جدی ای را در حکومت نیاز دارد. اگر فرض کنیم جمهوری اسلامی فرصتی داشت که این جایجایی و خانه تکانی را سر فرصت و با احتیاط و بدون نگرانی از انقلاب مردم انجام دهد، خب این کار میتواند عملی باشد. اما همانطور که قبلا گفتیم جامعه ایران یک جامعه پراز خشم و نفرت علیه جمهوری اسلامی است. یک جنبش سرنگونی طلبی و رادیکال و مردمی

در جامعه وجود دارد. مردم نفرت بسیار بسیار عمیقی از این حکومت دارند که یک لحظه هم حاضر نیستند به این رژیم و سرانش فرصت بدهند. دلیلی هم وجود ندارد که بخواهند فرصت بدهند. جنبه دیگر این معضل برای جمهوری اسلامی اینست که از نظر اقتصادی طی این بیست سی ساله یک بورژوازی معینی شکل گرفته، پرور شده و رشد کرده و موقعیت کاملا انحصاری ای در اقتصاد پیدا کرده. این بخش طبعا همگی سرش به سران جمهوری اسلامی بند است. به همین دلیل به اینها "آقازاده ها" گفته میشود و امثال اینها. این سرمایه داران علیرغم وجود یک بحران عمیق اقتصادی در ایران، بیشترین امکان سوداندوزی و ثروت اندوزی و استعمار و میکیدن خون کارگران دارند. واردات دست اینهاست. از امکانات و درآمدها و ثروتهای عظیم دولتی استفاده میکنند. از درآمد نفت و کل درآمدهای دولتی. این یک اقلیتی از طبقه سرمایه دار را تشکیل میدهد که از سران بازار، سران جمهوری اسلامی و کلا یک اقلیتی است که دارد وسیعا از این اوضاع سود میبرد. این هم یک جنبه از مشکل و تناقض جمهوری اسلامی است. که سرانش از رفسنجانی و خانواده خامنه ای گرفته تا وزرا و وکلایش خودشان سرمایه دارند و از موقعیت انحصاری ویژه ای برخوردارند، که در خود ایران هم به آن "رانت خواری" میگویند. سود اندوزی اینها در همین شرایط فلج اقتصادی کنونی از سود اندوزی بهترین شرکتهای سرمایه داری دنیا بیشتر است. و اینها در عین حال که بعنوان سران جمهوری اسلامی باید به فکر ادامه حیات حکومتشان باشند و به رابطه استراتژیک به غرب نیاز دارند، در عین حال نگرانند که اگر درها را باز کنند این موقعیت انحصاری ویژه را از دست بدهند. بالاخره اگر قرار باشد که رقابت آزاد و قوانین زمال سرمایه داری حاکم باشد، اگر قرار باشد میدان برای سرمایه های غربی و آمریکائی باز باشد دیگر الزاما اینها حرف اول و آخر را نمیزنند. میدان یک تازیشان به همین شکل امروز باز نیمیمان. حتما خیلی هایشان یا بخشی از اینها در شرایط جدید هم با اتکا به سرمایه های عظیم و ثروتهای بادآورده شان میتوانند جایگاه ویژه

خود را حفظ کنند. اما این برایشان تضمین شده نیست. میخوام بگویم که اینها بطور واقعی نگرانند که موقعیت خود را از دست بدهند. سرمایه آمریکائی الزاما با پسر هاشمی رفسنجانی در ایران کار نمیکند. گردانندگان بنیادهای دولتی مثل "بنیاد مستضعفان" و بنیاد فلان و بهمان الزاما دیگر در شرایط جدید همین جایگاه و میدان فعلی را نخواهند داشت. ممکن است در کوتاه مدت موقعیت خود را حفظ کنند. اما در میان مدت و دراز مدت این سرمایه و سودآوری آنست که تعیین میکند که نقش هرکس چه باشد.

بخش دیگری از معضل جمهوری اسلامی در مورد همان اسلام ضد آمریکائی که اشاره کردیم، به رابطه اش با جریانات تروریست و اسلامی در کشورهای مختلف جهان مربوط میشود. کنار رفتن سیاست ضد آمریکائی گری، با مقاومت اینها مواجه میشود که در خود حکومت لابی های قدرتمندی دارند. و در عین حال خود سران حکومت میدانند که اگر نقش رهبری و نفوذشان در میان این جریانات تروریست بین المللی نظیر "جهاد" و "حاس" و "حزب الله" و امثال اینها را که از حمایتهای مالی و نظامی و معنوی از اینها نتیجه شده است را از دست بدهند دیگر دلیلی ندارد که از جانب دولتهای غربی به بازی گرفته شوند. و معلوم نیست که آینده سیاسی ایران را اینها تعیین کنند. در نتیجه به این اهرم فشار نیاز دارند. این هم یک تناقض در وضعیت جمهوری اسلامی است.

نتیجه اینکه اگر در کوتاه مدت مردم را حذف کنیم، جنبش اعتراضی و رادیکال مردم را قلم بگیریم میتواند چرخش به سمت آمریکا صورت بگیرد و جمهوری اسلامی هم به همان اندازه آمریکا برنده آن خواهد بود. اما حتی در اینصورت هم حتی در میان مدت دیگر اینها نمیتوانند به آینده رژیمشان مطمئن باشند و روی آن حساب کنند. بخاطر اینکه سرمایه های بین المللی میخواهند وارد این کشور بشوند میدان عمل داشته باشند، سرمایه و سودآوری و رقابت سرمایه ها و قانون حرکت سرمایه حرف آخر را خواهد زد و در این صورت معلوم نیست از حکومت

آریاشهر به استقبال ۸ مارس رفت نگاه مجددی بر اهمیت جنبش آزادی زن

این نوشته بر مبنای سخنرانی در جلسه هفتگی اینترنتی گفتگو با حمید تقوایی تنظیم شده است.

با تشکر از هادی وقفی برای پیاده و تایپ کردن این متن.



حمید تقوایی

در بحث این هفته می‌خواهم با بررسی تجربه شورش آریاشهر، به نقش جنبش آزادی زن در تحولات سیاسی جامعه ایران و ظرفیت بالقوه اش برای رهایی تمام مردم از شر جمهوری اسلامی و قوانین و سیاست های ضد انسانی که به جامعه تحمیل کرده است، بپردازیم.

اجازه بدهید با یادآوری آنچه در آریاشهر اتفاق افتاد (با اینکه فرض بر آن است که همگان از آن اطلاع دارند) بحث را شروع کنم. موضوع از این قرار بود که نیروها و گشت های حکومت که وظیفه خودشان را باصطلاح مبارزه با "بدحجابی" قرار داده اند، بدلیل رعایت نکردن حجاب به دو زن حمله ور می شوند اما با مقاومت آنها روبرو می گردند و وقتی خشونت بیشتری بکار برده و به ضرب و شتم، دستگیری و غیره ادامه می دهند، عده ای از عابرین نیز درگیر شده و مأموران حکومت را باصطلاح گوشمالی می دهند. این ماجرا به سرعت تبدیل می شود به یک تظاهرات وسیع با شعارهایی مانند "جمهوری اسلامی نمی خواهیم"، "از پنجاه هفت تا حالا علاف کردی ما را"، و یا "مرگ بر نیروی انتظامی" و غیره. در طی این تظاهرات مردم و بویژه جوانان در محله وسیعی از آریاشهر ساعتها با نیروهای انتظامی درگیر میشوند و فیلم، عکس و گزارش این حرکت نیز در یوتیوب و سایتهای مختلف از جمله سایتهای حزب ما منعکس میشود و بدین شکل همه جامعه در جریان آنچه در آریاشهر گذشت، قرار میگیرند.

بنظر من این اتفاق از جنبه های مختلفی دارای اهمیت است که من سعی خواهم کرد به این جنبه ها بپردازم. اولین جنبه مهم این اتفاق این است که در اوج بگیر و بینندهای جمهوری اسلامی رخ میدهد. در چند ماهه اخیر جمهوری اسلامی سیاستهای سرکوبگرانه خودش را بر مراتب تشدید کرده است. می زند، می بندد، دستگیر می کند، شلاق می زند، و سنگسار و اعدام می

جامعه ایران، از اعمال تبعیض و ستم بر زنان بسیار فراتر می رود. ستم بر زنان موضوعی است که در تمام جوامع دنیا کما بیش وجود دارد و همه جا وضعیت همینطور است. اما در ایران جمهوری اسلامی، مسئله بسیار فزاینده تر و فاحش تر از این است. بی حقوقی زن در ایران خودش را مستقیماً بشکل اهانت و تحقیر زن نشان می دهد، بشکل نفی و انکار هویت انسانی زن. زن بعنوان عامل فساد، عامل گمراهی مرد شناخته می شود و به مانند یک کالای جنسی با آن برخورد می شود.

تفاوت موقعیت زن در جمهوری اسلامی با موقعیت زنان در سایر نقاط دنیا این است که زن در ایران بطور رسمی، آشکار و قانوناً نیمی از مرد تلقی می شود، و حکومت همواره با شیوه های مختلف (از برخورد با زنان در خیابان گرفته تا قوانین و مناسبات در درون خانواده، جامعه و محل کار و غیره) زن را تحقیر می کند، به او اهانت می کند و به آن بعنوان نیمی از انسان و عاملی که در جامعه مردانه اسلامی باید مواظب اش بود، در چادر پیچیدش و از جامعه جدایش کرد، نگاه می کند. این یک حکومت آپارتاید جنسی به معنی دقیق کلمه است، حکومتی که در همه جا میان زن و مرد دیوار کشیده است، در همه جا زن و مرد را از هم جدا کرده است.

طبیعی است که نه فقط زنان، بلکه کل جامعه، اینرا تحمل نمی کند. از همان روز اول تحمل نکرده است. از همان روز اول یک جنبش و اعتراض وسیعی علیه این وضعیت تحقیرآمیز زنان در جمهوری اسلامی شکل گرفت و مدام هم قویتر شده و بجلو آمده است.

از دید جمهوری اسلامی هم، مسئله زن از صرف حقوق زن فراتر رفته و به یک مسئله سیاسی تبدیل شده است. این حکومتی است که با اتکا به اسلام سیاسی خود را سر پا نگاهداشته است و یک شاخص، و یکی از مظاهر این ایدئولوژی اسلامی، حجاب زن و فرودستی و بیحقوقی زنان است. در واقع، اینکه زنان باید طبق قوانین، اخلاقیات و سیاست های کاملاً ضد زن اسلامی که جمهوری اسلامی نمایندند اش است، زندگی کرده و تابع آنها باشند، بخودی خود، یک عامل سیاسی است که با موجودیت این حکومت گره خورده است. "حجاب زنان" یک

مقاوت میکنند، عابرین اعتراض میکنند و به مأمورین اجازه تعرض نمی دهند و آنها را گوشمالی می دهند. این اولین بار نبود که در رابطه با بدحجابی، مردم و خود زنانی که تحت حمله قرار گرفته اند، مقاومت و ایستادگی کرده و حتی مأموران رژیم را فراری می دهند. چنین اتفاقی را بارها شاهد بوده ایم، اما ویژگی حرکت آریاشهر این است که این حرکت به اعتراض نسبت به زورگویی و تعدی به زنان محدود نمی ماند، بلکه به سرعت گسترش پیدا میکند و تبدیل می شود به یک اعتراض وسیع چند هزار نفره با شعار "حکومت اسلامی نمی خواهیم".

این اتفاق نشاندهنده این است که بین مسئله زن و تعدیات، تبعیضات و ستم فاحشی که جمهوری اسلامی بر زنان روا می دارد از یک سو و اعتراض و جنبش عمومی مردم علیه حکومت از جانب دیگر رابطه مستقیمی وجود دارد. اتفاق آریاشهر رابطه این دو موضوع را بسیار شفاف، روشن و برجسته نشان داد و به این معنا در واقع، راه آینده را آشکار ساخت. نشان داد که آن مکانیسمی که در جریان آن بالاخره انقلاب و شورش عمومی مردم آغاز می شود، وسعت پیدا می کند و در نهایت بساط کل جمهوری اسلامی را در هم می کوبد، چگونگی می تواند بر محور مسئله بی حقوقی زن شکل بگیرد و این احتمالی است که ما از مدتها پیش مطرح کرده و تاکید کرده بودیم که احتمال بسیار زیادی وجود دارد که انقلاب آتی ایران حول مسئله زنان شکل بگیرد.

اساساً موقعیت زن در جمهوری اسلامی، صرفاً معضل یک بخش از جامعه نیست، بلکه مردم و زن در ایران، این را توهین و تحقیر نسبت به خودشان می دانند. بی حقوقی زن در

بازتر و شاخصی است که در بطن خودش، در واقع، درجه ضعف و قوت و موقعیت این حکومت را نشان می دهد. این موضوع را جمهوری اسلامی می داند، مردم می دانند و خود زنان هم که هر روز اعتراض می کنند، بخوبی از آن آگاه اند. به همین دلیل است که مسئله زن دیگر فقط مربوط به زن نیست. حجاب فقط یک پوشش و یا حتی تنها نشانه بیحقوقی زن نیست بلکه نماد یک جامعه تسلیم شده به اختناق اسلامی است. اساساً این بگیر و بنبند که جمهوری اسلامی به اسم مبارزه با بدحجابی براه می اندازد، فقط به این دلیل نیست که می خواهد فقه، شریعت و قوانین اسلامی را در مورد زنان اعمال کند، اساس اش این است که از نظر سیاسی، زن محجبه و جامعه ای که حجاب را پذیرفته، جامعه ای است که ظاهراً به حکومت اسلامی تمکین کرده است و عکس آن هم صادق است؛ جامعه ای که حجاب را نپذیرد، در واقع اعلام میکند که حکومت اسلامی نمی خواهد و در شرایط امروز بطور روشن و بارزی دارد همین را اعلام می کند.

بنا بر این مبارزه ای که بر سر حجاب در گرفته است، از هر دو سو (هم زنان و مردم معترض و هم حکومت) یک تقابل سیاسی است. زنان با "بدحجابی" خودشان بطور روشنی دارند به این رژیم آپارتاید جنسی اعتراض می کنند، به کل این حکومت اعتراض می کنند، دارند به روشن ترین شکلی بیان می کنند که جمهوری اسلامی را نمی خواهند و باید گورش را گم کند. این نکته هم روشن است که جمهوری اسلامی نمی تواند بر سر کار باشد و در عین حال زنان هم آزاد باشند که بدون حجاب به خیابان بیایند. در واقع، به محض اینکه چنین اتفاقی بیافتد، سقوط سریع جمهوری اسلامی آغاز شده است.

لذا یکی از محورها و ارکان مبارزه ای که در جامعه بر سر بود و نبود جمهوری اسلامی در جریان است (آن جنبش سرنگونی عظیمی که مدتهاست در جامعه وجود دارد و در واقع سوت حرکت اش را هیجده تیر در زمان خاتمی زد) مسئله زنان بوده و امروز هم همینطور است. بنظر من، اتفاقی که در آریاشهر رخ داد، بطور واضح و روشنی، قبل از هر

از صفحه ۴ آریا شهر به استقبال ۸ مارس...

چیز، همین را نشان داد. مسئله با زورگویی مأموران رژیم به اسم بد حجایی به دو زن شروع شد و شعاری که مردم در مقابل این حرکت قرار دادند، این بود که "جمهوری اسلامی نمیخواهیم، نمیخواهیم".

از جانب دیگر، در هیچ موضوع دیگری به مانند درگیری بر سر مسئله حجاب و بر سر حقوق زنان، نقش مخرب و ضد انسانی مذهب در جامعه، روشن و آشکار نیست. در واقع، جنبش برای رهایی و آزادی زن نمی تواند بطور واقعی به اهدافش برسد و حتی ذره ای از حقوق زنان را بهبود بیخشد، بدون اینکه این خواست را داشته باشد که مذهب باید از حکومت جدا باشد. هیچ بخشی از جامعه به اندازه زنان از این مسئله رنج نکشیده و احساس نکرده که مذهب حاکم و مذهب در حکومت و دولت چه معنای ضد انسانی و وحشیانه ای دارد و می تواند چه تأثیرات مخربی بر کل جامعه و پنجاه درصد جمعیت آن یعنی زنان، داشته باشد. زنان اینرا کاملاً حس و تجربه کرده اند و بنابراین جنبش برای آزادی زن در جمهوری اسلامی، خواه نا خواه، جنبشی برای جدایی مذهب از دولت هم هست، جنبشی برای جدایی مذهب از قوانین، آموزش و پرورش و غیره هم هست.

حجاب صرفاً یک امر شرعی و مربوط به بیحقوقی زن در اسلام نیست بلکه زندانی است که کل جامعه را در بند کشیده است. مردم بروشنی می دانند که حکومت با چنین سیاستی دارد جامعه را هر چه بیشتر کنترل می کند، می دانند برای اینکه این کنترل و فشار جهانی را در هم بشکنند باید حجاب را کنار بگذارند و به نظر من، آریا شهر قبل از هر چیز اینرا نشان داد و ابعاد این حرکت بی شک، از این هم فراتر خواهد رفت. می خواهم بگویم که جنبش برای آزادی زن، بسرعت می تواند به یک جنبش بر علیه جمهوری اسلامی تبدیل شود، می تواند هر چه بیشتر وسعت بگیرد و رادیکال تر شود (هم از نظر مضمون اش، وهم از نظر امکانات و شیوه مبارزه اش).

بگذارید اینطور بگویم که در واقع، جمهوری اسلامی با اهمیت دادن به حجاب، مبارزه علیه خودش را هم سهل و ساده می کند. کافی

کند. زندگی مختلط زن و مرد در ایران، با هم و در کنار هم ظاهر شدن زن و مرد در اماکن عمومی، در استادیوم ها، در استخرها، در میهمانی ها، در اتوبوس ها، کلاس ها و کارخانه ها، در واقع، حکم مرگ و نابودی این حکومت را اعلام میکنند.

آریا شهر بنظر من قبل از هر چیز، شورش و اعتراض جامعه ای است که می گوید دیگر تحمل نمی کنم. شعاری که مطرح شده است (جمهوری اسلامی نمی خواهیم)، یک شعار ساده و در واقع حرف دل همه مردم است. این شعار، در رابطه با تحقیر و تعرضی که نسبت به زنان اعمال می شود، مطرح شده است و خود این، بنظر من و همانطور که گفتم بطور خیلی روشن و واضحی رابطه مستقیم این جنبش، اعتراض و مبارزه برای رهایی زن را با مبارزه علیه کل حکومتی که مردم نمی خواهند، نشان می دهد. نشان میدهد که مناسب ترین زمانی که میتوان شعار "حکومت اسلامی نمی خواهیم" را مطرح کرد، وقتی است که این حکومت در خیابان به زنی به جرم بد حجایی تعرض می کند. میتوان و باید سلاح تعرض به زنان را از دست جمهوری اسلامی گرفت و آزا به ضد خود تبدیل کرد.

نکته دیگری که اینجا باید تاکید کنم اینست که بنظر من، آریا شهر به استقبال روز هشت مارس رفت. به عنوان روز زن تثبیت شده است، آنهم به این دلیل که همین جنبش رادیکال که خواهان جدایی مذهب از دولت است، خواهان برابری کامل زن و مرد است و خواستار در هم کوبیدن آپارتاید جنسی است، روز جهانی خودش را بعنوان روز جهانی زن در ایران تثبیت کرده است. در ایران جنبش سلطنت طلب برای روز زن روز خودش را داشت (روز کشف حجاب رضاخانی) و جنبش دوم خردادی و ملی - اسلامی هم روز خودش را (روز تولد فاطمه و غیره) و در مقابل اینها هم اکنون می بینیم که روز هشت مارس بعنوان روز زن تثبیت شده و هر سال هشت مارس روز اعتراض جنبش آزادی زن بر علیه آن وضعیت غیر انسانی است که زنان و کل جامعه در ایران با آن روبروست. امسال هم همینطور است و جامعه دارد خود را برای این روز آماده میکند. به نظر من آریا شهر راه را نشان داد. از پیش اعلام کرد که شعار این جنبش باید چه باشد: "حکومت اسلامی نمی خواهیم".

حکومت اسلامی نمیخواهیم چرا که حجاب نمی خواهیم، آپارتاید جنسی نمی خواهیم. اینها حرف دل تمام مردم است، حرف دل زنان و مردان در جامعه ایران است.

هشت مارس روزی است که زنان باید کیفرخواست خودشان را علیه این حکومت، بعنوان یک حکومت آپارتاید جنسی، اعلام کنند، زنان باید اعلام کنند که آپارتاید جنسی نمی خواهیم و جمهوری اسلامی را بعنوان یک حکومت آپارتاید جنسی افشاء و به مردم آزادخواه جهان، به طرفداران حقوق زن، به سازمان های سکولار در دنیا، به احزاب، اتحادیه های کارگری و کلاً به نیروهای مترقی جهان معرفی کنند. این حکومت باید بعنوان حکومت آپارتاید جنسی به جهانیان شناسانده شده و از آنها خواسته شود که همان برخورد و معامله ای را با این حکومت بکنند که با حکومت آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی کردند. همانگونه که جنبش اعتراضی جهانیان باعث سرنگونی حکومت آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی شد، همان اتفاق می تواند و باید در رابطه با جمهوری اسلامی بیافتد. این خواست و مطالبه ای است که باید خود مردم، فعالین جنبش آزادی زن، سازمان ها، نهادها، مردمی که طرفدار انسان و انسانیت هستند و آن جنبشی که در ایران در عرصه های مختلف بر علیه جمهوری اسلامی پیا خواسته است، اعلام کنند. باید این را به جهانیان اعلام کنند و از آنها محکومیت و تحریم این حکومت را بخواهند. باید اعلام کنند که این حکومت، حکومت ما نیست، این حکومت مردم ایران نیست، این حکومت قاتل مردم ایران است، بر علیه مردم است و جای این حاکمان روی صندلی های وزارت، صدارت و ریاست جمهوری نیست، بلکه جای اینها پشت میله های زندان است. اینها باید به جرم جنایت بشریت محاکمه شوند، به جرم جنایت علیه مردم ایران و یکی از جرم های سنگین شان هم این است که این حکومت، یک حکومت آپارتاید جنسی است، حکومت تحقیر زن، توهین به زن و به این اعتبار حکومت تحقیر و توهین کل مردم ایران است. این حکومت ضد انسان و ضد زن است، حکومت آپارتاید جنسی است و باید همان بلایی به سرش بیاید که بر سر حکومت آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی آمد. جهانیان باید بروشنی

این پیام را دریافت کنند که اگر جمهوری اسلامی طرد شود، منزوی گردد، از مجامع بین المللی بیرون رانده شده و سفارتخانه هایش بسته شود، در آنصورت جنبش سرنگونی طلبانه در ایران بسرعت می تواند این حکومت را سرنگون کند. مردم ایران مترصد فرصت اند تا اتفاقی مثل آریا شهر در ده ها نقطه تهران و در ده ها شهر صورت بگیرد و آزمون، دیگر جمهوری اسلامی فاصله چندانی با سرنگونی نخواهد داشت. و یکی از عوامل مهمی که می تواند چنین اتفاقی را تسریع کرده و کمک تعیین کننده ای به آن بکند، طرد و منزوی شدن جمهوری اسلامی در دنیاست. حزب ما مدتهاست که برچم این شعار را بلند کرده است و در رابطه با هشت مارس هم، بطور مشخص، سیاست ما لغو آپارتاید جنسی و در سطح جهانی محکوم کردن این حکومت بعنوان یک حکومت آپارتاید جنسی است.

در سطح ایران، در هم شکستن و محکوم کردن این حکومت آپارتاید جنسی (به همان شیوه ای که آریا شهر نشان داد) کاملاً ممکن است، با اعتراض علیه حجاب و برداشتن حجاب ها در هشت مارس می شود این کار را کرد، این کاملاً امکانپذیر است که بعنوان یک اقدام تعرضی و بعنوان یک اقدام سمبلیک هم که شده، زنان در اجتماعاتشان حجاب ها را از سرشان بردارند و به این ترتیب اعلام کنند که این حکومت آپارتاید جنسی را قبول ندارند و عملاً می خواهند آزا در هم شکسته و در مقابل اش بایستند. این، کاملاً امکانپذیر است و من امیدوارم که در هشت مارس امسال، ما شاهد یک حرکت و خیزش رادیکال، عمومی و وسیع بر علیه این موقعیت کاملاً فرو دست و غیر انسانی باشیم که جمهوری اسلامی به زنان و در نتیجه به کل جامعه ایران تحمیل کرده است.

زنان نه تنها از نظر کمی نیمی از جامعه را تشکیل می دهند، بلکه مهمتر از آن، از نظر مضمون مبارزه و خواست انسانی که مطرح می کنند، نماینده و بیان کننده خواست کل جامعه هستند و جنبش برای آزادی زن، یکی از آن عرصه های تعیین کننده ای است که انقلاب آتی ایران حول آن شکل خواهد گرفت و از این نقطه نظر هم "آریا شهر" جرقه ای بود که قانونمندی ها و مکانیسم های شکل گیری انقلاب آتی را در مقابل چشمان ما گذاشت.*

از صفحه ۱ نه به آپارتاید جنسی، نه به ...

آزادیخواه و برابری طلب جشن گرفته میشود. ما نیز به استقبال گرمی داشتیم هر چه با شکوهتر این روز میرویم.

واقعیت اینست که هشت مارس در ایران هر سال بیشتر جای خود را باز کرده و امروز به یک روز مهم و به صحنه کشاکش زنان و انسانهای آزادیخواه برای برابری زن و مرد و علیه ستم کشی زن در جامعه تبدیل شده است.

استمرار و استمرار نباشد، میخوانند تبعیض و نابرابری نباشد و برای آزادی و رهایی انسان مبارزه میکنند مربوط است. ما با تمام قوا برای برپایی یک هشت مارس قدرتمند تلاش میکنیم.

اجازه بدهید کمی از نزدیکتر به اتفاقات همین سه ماهه اخیر نگاه کنیم. همه ما دیدیم که بدنبال شانزده آذر رژیم دانشجویان را که علنا به اسم چپ جلو آمدند و شعار آزادیخواهی و برابری طلبی سر دادند را مورد تهاجم قرار داد و تعداد زیادی از زندانی و مورد شکنجه قرار داد، اما این اعتراضات وسیعتر و گسترده تر تلاطم یافت. دانشجویان همچنان بر خواستههایشان پای فشرده و مبارزه برای آزادی دانشجویان دستگیر شده و تمامی زندانیان سیاسی به یک کمپین عظیم جهانی تبدیل شد. دیدیم که یورش رژیم به دانشجویان چپ، نه تنها، این موج بالنده اعتراضی را عقب نزد، بلکه همچنان چپ بصورت علنی و متشکل دارد سخن میگوید، در راس اعتراضات دانشجویی قرار دارد و تحت عنوان دانشجویان چپ و سوسیالیست اعلام موجودیت میکند و بیانیه صادر میکند. یا بطور مثال ما دیدیم که رژیم پیشروانه برای کارگران دستگیر شده اول مه سند احکام زندان و شلاق صادر کرد و این احکام را برای ۵ نفر از این کارگران به اجرا گذاشت، اما کارگران جلو آمدند و گفتند اجرای این حکم قرون وسطایی، شلاق زدن بر بدن طبقه کارگر است و ما در برابر آن می ایستیم. گفتند که ما کوتاه نمی آییم و اگر رهبران ما را شلاق بزنند ما با خانواده های ما روبرویم. و خواست افزایش دستمزدها را به میان

کشیدند و ما شاهد این هستیم که هر روز اعتراضات کارگری گسترش بیشتری می یابد. نمونه مهم دیگر اجرای طرح امنیت اجتماعی رژیم است. طرحی که در واقع طرح سرکوب جامعه و عقب راندن جنبش اعتراضی در کل جامعه است. اما اظهارات خود مقامات حکومتی عملاً شکست و استیصال رژیم را در به اجرا گذاشتن این طرح و سرکوب جامعه به نمایش میگذارد. از جمله در آمار خود دولت صحبت از ابعاد میلیونی زنانی که بقول آنها بدحجاب بودند و در مقابل رژیم ایستادند و زیر بار این فشارها و تهدیدات نرفتند سخن میگویند. در واقع امسال این جامعه است که در یک کشاکش هر روزه با این رژیم زن ستیز دارد به استقبال هشت مارس میرود.

در ۴ اسفند همین دو هفته پیش بود که در آریاشهر در میدان صادقیه هنگامیکه نیروهای طرح امنیت اجتماعی رژیم زنی را بعنوان بد حجاب مورد تعرض قرار دادند، مقاومت این زن در مقابل نیروهای سرکوب رژیم و حمایت وسیع مردم از او به صحنه تظاهرات با شکوهی تبدیل شد که در واقع داشت پیام هشت مارس امسال را فریاد میزد. در این حرکت اعتراضی جمعیتی انبوه یک صدا شعار دادند، حکومت اسلامی نمیکوایم! نمیکوایم! نمیکوایم! جمعی که نه خود به حجاب، نه خود به آپارتاید جنسی و نه خود به قوانین ارتجاعی اسلامی را اعلام داشت و شعار میداد از ۵۷ تا حالا علف کردی ما را. این یک اتفاق سیاسی مهم در آستانه هشت مارس است و به روشنی منعکس کننده فضای امروز ایران در شرایط کنونی است. تظاهرات هفته اخیر دانشجویان در شیراز نیز یک نمونه

دیگر از همین اتفاقات مهم است. در آنجا دانشجویان متحد ایستاده اند و با اعتراض علیه تبعیض و جدا سازی جنسیتی و علیه آپارتاید جنسی، مبارزه خود را به خیابانها کشانده و با شعار ما زن و مرد جنگیم بجنگ تا بجنگیم. فرمانده پادگان این آخرین پیام است، جنبش دانشجویی آماده قیام است، آشکارا رژیم اسلامی را به چالش می کشند. در چنین شرایطی است که هشت مارس چنین شرایطی است که هشت مارس را برگزار میکنیم. همانطور که بالاتر نیز اشاره کردم اینها همه حاکی از جامعه ملتیبی است که با خواستههای رادیکال خود به جلو آمده و مهر خود را بر هشت مارس امسال نیز میزند. با اتکا به قدرت این جنبش است که میرویم تا هشت مارس را هر چه با شکوه تر برگزار کنیم.

شعار ما در هشت مارس امسال نه به آپارتاید جنسی است و این شعاری است که بطور واقعی جامعه دارد آنرا فریاد میزند و ما صدای اعتراضی هستیم که در آریاشهر بلند شد و رساتر از هر وقت به این رژیم و قوانین اسلامی ارتجاعی آن نه گفت. ما صدای اعتراض میلیونها زنی هستیم که در مقابل طرح امنیت اجتماعی رژیم ایستاده اند و ما شاهد جنگ هر روزه آن در کوچه و خیابان هستیم. صدایی که در کارخانه، در دانشگاه و در همه جا بگوش میرسد. ما صدای اعتراض جنبش رادیکال و بالنده ای هستیم که امروز در همه جا و در مناسبت های مختلف از رهایی انسانی سخن میگوید و میخواهد تبعیض نباشد. آزادی برابری هویت انسانی خواست فوری آنست و از به زیر کشیدن این جهان وارونه سخن میگوید و زنده باد سوسیالیسم را فریاد میزند. در هشت مارس امسال ما باید صدای قدرتمند این جنبش باشیم.

شعار و خواست ما در هشت مارس امسال در سطح جهان اینست که مردم آزادیخواه جهان رژیم اسلامی این رژیم آپارتاید جنسی را محکوم کنید. جمهوری اسلامی، رژیم آپارتاید جنسی است، جمهوری اسلامی رژیم شلاق، رژیم سنگسار و رژیم اعدام است. این رژیم را باید از همه سازمانها و مراجع بین المللی اخراج کرد. باید درب سفارتخانه های آنرا بست و همان بلایی را بر سر آن آورد که دنیا بر سر رژیم آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی آورد. برای پیشبرد این خواست و این اعتراض ما کمپینی جهانی را در دستور گذاشته ایم و از همه انسانهای آزادیخواه در سراسر جهان خواسته ایم که با گذاشتن امضای خود در زیر نامه ما به این حرکت برحق ما پیوندند و جنبش اعتراضی قدرتمند در ایران برای سرنگونی رژیم آپارتاید جنسی در ایران را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهند.

در آخر سخن من خطاب به فعالین و دست اندرکاران هشت مارس امسال اینست که با چنین تبیینی از شرایط سیاسی امروز و فرصت بزرگی که در مقابل ما قرار دارد، باید این روز را هر چه با شکوهتر برگزار کرد و با شعار نه به آپارتاید جنسی، نه به تبعیض، زنده باد سوسیالیسم هشت مارس را گرامی داشت.

بکوشیم تا هشت مارس را به یک روز بزرگ اعتراضی علیه این حکومت ضد زن و این مظهر توحش سرمایه داری تبدیل کنیم.

زنده باد

صدمین سالگرد هشت مارس *

از اقدامات صمیمانه قدردانی میکنیم

بیانیه جمعی از کارگران پالایشگاه گاز فازهای ۹ و ۱۰ و شرکت توان توسعه در عسلویه به مناسبت ۶ مارس

محمود صالحی از فعالین شهر سقز به جرم شرکت در مراسم روز جهانی کارگر در سال ۸۳ (روزی که طبقه کارگر حق دارد به خیابان بیاید و خواهان برخورداری از یک زندگی انسانی و بدور از فقر باشد) نزدیک به یک سال است که در زندان به سر می برد. او به علت از کار افتادگی کامل یکی از کلیه ها و ۹۵ درصد از کلیه دیگرش با خطر مرگ دست و پنجه نرم می کند. صالحی در طی مدت زندانش بارها به حالت کما رفته اما

مقامات قضائی ایران حتی اجازه مداوا در بیمارستان تخصصی خارج از زندان را به او نداده اند. منصور اسانلو رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه به جرم احيای سندیکای کارگران شرکت واحد، فعالیت برای افزایش دستمزد و بهبود وضعیت معیشت کارگران به تحمل ۴ سال زندان محکوم شده و حدود هشت ماه است که در زندان به سر می برد. وی نیز دچار بیماریهای

از جمله ناراحتی چشم است. در این مدت بارها توسط اتحادیه ها، تشکلهای و جمعهای کارگری چه در داخل و چه در سطح بین المللی اعتراضات متعدد و گسترده ای برای آزادی این فعالین کارگری به راه افتاده است، برجسته ترین این اعتراضات فراخوان اتحادیه های کارگری ای مانند کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری (آی تی یو سی) و اتحادیه سراسری کارگران حمل و نقل (آی، تی، اف) به

اقدام جهانی در حمایت از حقوق کارگران ایران در روز ۱۵ فوریه (۲۵ بهمن) و نامگذاری این روز به عنوان روز جهانی در حمایت از کارگران ایران و بعد از آن فراخوان این اتحادیه ها برای آزادی این فعالان در تابستان گذشته و ۶ مارس (۱۶ اسفند ماه جاری) است. ما با تکیه به این حمایتها بین المللی از سوی هم طبقه ایها و هم سرنوشتیهایمان بیش از پیش دلگرم و امیدوار می شویم که تا رسیدن به

مطالباتمان و در رأس همه آنها آزادی هر چه سریعتر محمود صالحی و منصور اسانلو از پای ننشینیم. ما از اقدام آی، تی، یو، سی و آی، تی، اف صمیمانه قدردانی می کنیم و در پیوند با این فراخوان تمام تلاشمان را برای آزادی محمود صالحی و منصور اسانلو که به مثابه دفاع از حقوق کلیه کارگران ایران است به کار می گیریم.

زنده باد همبستگی جهانی کارگران جمعی از کارگران پالایشگاه گاز فازهای ۹ و ۱۰ عسلویه جمعی از کارگران شرکت توان توسعه (توسعه سیلوا) عسلویه

آکسیون جهانی ۶ مارس، پیروزی بزرگی برای کارگران و مردم ایران

کارگری است. تنها این افق است که راه پیشرفت مبارزه مردم در ایران و در سطح جهان هموار میکند.

حزب کمونیست کارگری بار دیگر مراتب قدردانی عمیق خود را از اقدامات سازمانهای کارگری جهانی ابراز میکند و آثرا عمیق ارج مینهد. حزب به سهم خود و همچنان که در طول نزدیک به دو دهه از حیات خود نشان داده است، با تمام قوا در جهت جلب همبستگی جهانی با کارگران و مردم ایران تلاش میکند و همبستگی جهانی را به سکویی برای پیشروی طبقه کارگر و مردم ایران برای به زیر کشیدن رژیم اسلامی و تبدیل ایران به پایگاه سوسیالیسم و ایجاد جامعه ای انسانی بدل میکند. جامعه ای که الگوی همه مردم آزادیخواه در سراسر جهان خواهد شد.

زنده یاد همبستگی جهانی با کارگران و مردم ایران آزادی، برابری، حکومت کارگری
مرکز پر جمهوری اسلامی
زنده یاد جمهوری سوسیالیستی
حزب کمونیست کارگری ایران
۱۶ اسفند ۱۳۸۶، ۶ مارس ۲۰۰۸

کارگران ایران در شش مارس، گوشه ای از قدرت جنسیتی اعتراضی کارگران و مردم ایران و نتیجه و ادامه مبارزه آزادیخواهانه آنها علیه یکی از بیرحم ترین حکومت های سرمایه داری در دنیای امروز است.

آکسیون امروز، در عین حال نتیجه آشکار روی آوری فعالین پیشرو کارگری در ایران به همبستگی جهانی و نتیجه رشد و گسترش سوسیالیسم و انترناسیونالیسم در میان طبقه کارگر ایران است و این حرکت نیز به سهم خود راه پیشروی جنبش سوسیالیستی را در ایران تقویت خواهد کرد. حرکت امروز بار دیگر تاکیدی بر این حقیقت مهم بود که تنها راه به نتیجه رسیدن مبارزه کارگران و مردم ایران و تنها راه تقویت مبارزه آنها علیه جمهوری اسلامی، روی آوری هرچه بیشتر به سوسیالیسم و متشکل ترین نیروی سوسیالیسم یعنی حزب کمونیست

قدرت جهانی کارگران را به نمایش گذاشت.

این حرکت نقش مهمی در شناساندن حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی به جهانیان و تشویق آنها به حمایت از مبارزه مردم ایران داشت و کار جمهوری اسلامی را برای دستگیری و اذیت و آزار فعالین کارگری و سایر فعالین جنبش های اعتراضی مردم دشوارتر کرد. حرکت امروز بعد جهانی مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران را گسترش داد و کمک موثری به مردم ایران برای باز کردن درب زندانها بود. حرکت امروز بار دیگر نشان داد که طبقه کارگر و مردم ایران در مبارزه برای زیر کشیدن جمهوری اسلامی تنها نیستند و مبارزه آنها چنان آزادیخواهانه و حق طلبانه است که میتواند بشریت تشنه آزادی و عدالت را پشت سر خود بسیج کند و به میدان آورد. همبستگی جهانی با

توزیع کردند، با مسافران وسائط نقلیه درمورد اقدام خود و کارگران ایران به بحث پرداختند، جمهوری اسلامی را همه جا محکوم کردند و روزی فراموش نشدنی در همبستگی با کارگران ایران به نمایش گذاشتند. این سومین اقدام جهانی در حمایت از کارگران ایران بود که در دو سال گذشته توسط سازمانهای کارگری در کشورهای مختلف حرکت بسیار گسترده تر و تعرضی تر بود و حاوی ابتکارات و تجارب ارزشمندی در همبستگی جهانی بود. حرکت امروز چنان با قدرت سازماندهی شده بود که تعدادی از دولت ها را نیز مجبور کرد به جمهوری اسلامی نامه های اعتراضی بنویسند و خواهان آزادی محمود صالحی و منصور اسانلو و احترام به حقوق جهانشمول کارگران شوند. حرکت امروز گوشه کوچکی از

امروز ۶ مارس (۱۶ اسفند) در بیش از ۴۵ کشور، در ۵ قاره جهان، کارزار بین المللی قدرتمندی با خواست آزادی منصور اسانلو و محمود صالحی و خواستها و مطالبات طبقه کارگر و مردم ایران برپا شد. کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری (ای تی یو سی)، فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (ای تی اف) و سازمان عفو بین الملل (امنستی اینترنشنال) چند هفته قبل با انتشار بیانیه ای اعلام کردند که در روز ششم مارس، روز جهانی راه آهن، با کارگران ایران اعلام همبستگی می کنند. به دعوت این سه سازمان بین المللی، هزاران نفر در شهرهای بزرگ جهان از جمله لندن، بروکسل، اسلو، ژنو، استانبول، بصره، دهلی، تورنتو، توکیو و سیدنی، تجمعات اعتراضی مختلفی برپا کردند، دست به راهپیمایی زدند، دهها هزار اطلاعیه در میان مردم

سرکوب فاشیستی مردم

نوار غزه توسط اسرائیل محکوم است

اقدامات تروریستی و جنایتکارانه علیه مردم اسرائیل، مانع مهمی بر سر حل مساله فلسطین هستند. دو طرف این نزاع نمیخواهند معضل را حل کنند. اینها خود صورت مساله مردم در دو سوی این کشمکش اند.

حزب کمونیست کارگری دولت اسرائیل و جنایات آن علیه مردم غزه را شدیداً محکوم میکند. حل مساله فلسطین با ختم سرکوب مردم و برسمیت شناسی حقوق آنها توسط دولت اسرائیل، منزوی شدن حماس و دیگر جریانات اسلام سیاسی و ایجاد دولت مستقل و متساوی الحقوق فلسطین ممکن است.

حزب کمونیست کارگری ایران
۱۵ اسفند ۱۳۸۶، ۵ مارس ۲۰۰۸

اسرائیل میگوید: "هر چه حملات موشکی شدت گیرد و راکت ها برد بیشتری داشته باشند، فلسطینی ها خود را در معرض هولوکاست بزرگتری قرار می دهند زیرا ما برای دفاع از خود، تمام توانمان را به خرج می دهیم."

اظهارات مقامات اسرائیلی تاکیدی صریح بر سیاست کشتار جمعی تاکونونی دولت اسرائیل در قبال مردم فلسطین است. سیاست های دولت اسرائیل در قبال مساله فلسطین و سرکوب وحشیانه و مجازات جمعی مردم، از جمله محاصره اقتصادی ساکنین نوار غزه، عامل اساسی ادامه بحران و وضعیت جنگی در کشمکش اسرائیل-فلسطین است. از سوی دیگر، حماس و دیگر جریانات اسلامی، با اهداف و سیاست های ارتجاعی خود و

بدنبال شلیک موشک توسط حماس به شهر سلوه در جنوب اسرائیل در هفته قبل که منجر به کشته شدن یک دانشجوی اسرائیلی گردید، حملات شدید و بیرحمانه هوایی و بدنبال آن حملات زمینی ارتش اسرائیل به نوار غزه آغاز شد. این حملات به کشته و زخمی شدن صدها فلسطینی انجامید که بیشتر آنها را کودکان و مردم غیر نظامی تشکیل میدهند

اهود اولمرت، نخست وزیر اسرائیل هشدار داده است که خروج نیروهای اسرائیلی از نوار غزه به معنی پایان عملیات نظامی این کشور در نوار غزه نیست بلکه ارتش اسرائیل حملات بیشتری به غزه را مد نظر قرار داده است. معاون وزیر دفاع اسرائیل وقیحانه و رسماً از این عملیات بعنوان هولوکاست نام میبرد. او در گفتگو با رادیو ارتش

اعتصاب کارگران نی بر در شرکت

نیشکر هفت تپه

خواهند گرفت.

حزب کمونیست کارگری قاطعانه از خواست کارگران نیشکر هفت تپه حمایت میکند و کارگران را به تشکیل هر روزه مجمع عمومی و تصمیم دسته جمعی و متحدانه برای ادامه مبارزه خود فرامیخواند. احکام صادره علیه فعالین کارگری در هفت تپه باید بی قید و شرط ملغی شود و به اذیت و آزار فعالین کارگری پایان داده شود. حزب همه کارگران هفت تپه و خانواده های آنها را به اعتراض به جلب فعالین کارگری و لغو احکام آنها فرامیخواند. کارگران باید این را در صدر خواستهای خود قرار دهند. حزب سایر مراکز کارگری و مردم منطقه را به پشتیبانی از کارگران هفت تپه فرامیخواند. مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه شایسته بیشترین پشتیبانی است.

حزب کمونیست کارگری ایران
۵ مارس ۲۰۰۸، ۱۵ اسفند ۱۳۸۶

ورود زن ممنوع! ...

از صفحه ۲

مهارناپذیر شود.

رژیم آپارتاید جنسی باید به تاریخ سپرده شود!

مردم ایران این حکومت را نپذیرفته اند و عزم سرنگونی اش را دارند. اما

مردم اعم از زن و مرد است که در ایران و در سطح جهان یکصدا اعلام کنند که حکومت آپارتاید توهین به بشریت است و باید هرچه زودتر گورش را گم کند و به تاریخ سپرده شود همانگونه که رژیم آپارتاید نژادی به تاریخ پیوست. *

عشق، تولید مثل، کار، زندگی، و همه چیز با این دو معنی پیدا کرده است. رژیم آپارتاید از این زیباترین تفاوت طبیعی انسان، زشت ترین و غیرانسانی ترین مناسبات را حاکم کرده و یک شکنجه گاه واقعی برای زنان و کل مردم شکل داده است. این وظیفه همه

جهانی همبستگی با زنان و مردم ایران برای انزوی جهانی رژیم آپارتاید است. این کاری است که تازه شروع شده است و باید با تمام قوا و همه جا به ایجاد جمع های همبستگی با زنان ایران، برای برانداختن آپارتاید جنسی منجر شود. انسان دو جنس دارد مونث و مذکر.

پیام حمید تقوائی به مناسبت روز جهانی زن آپارتاید جنسی توهین به انسان و انسانیت است!

جهانیان اعلام کنید که مردم ایران این تحقیر و توهین آشکار به انسانیت را نمی پذیرند و از آنان بخواهید که نظام آپارتاید جنسی را محکوم کنند. هشت مارس امسال میتواند نقطه شروع يك جنبش جهانی پر قدرت علیه نظام آپارتاید جنسی در ایران باشد.

حصار جداسازی زنان از جامعه و نماد و مظهر این جداسازی است. برای تحقق آزادی زن و آزادی کل جامعه در ایران قبل از هر چیز باید این دیوار آپارتاید جنسی را در هم شکست.

زنان و مردان آزادیخواه!

روز هشت مارس علیه آپارتاید جنسی فریاد اعتراض خود را بلند کنید و با کنار گذاشتن حجابها عملاً دیوار آپارتاید جنسی را در هم بشکنید. در تجمعات و بیانیه ها و قطعنامه های هشت مارس به

اسلامی و حمله به زنان "بدحجاب" و سنگسار و اعدام زنانی که به قوانین بردگی جنسی تن نمیدهند جزئی از عملکرد هر روزه این حکومت است. این يك نظام آپارتاید جنسی است که در همه ابعاد زندگی اجتماعی و حتی مجالس و مهمانیهای خصوصی زن و مرد را از یکدیگر جدا کرده است. حجاب زندان متحرک و

جمهوری اسلامی صفاتی چون تبعیض و ستم و نابرابری هنوز حق مطلب را ادا نمیکند. اینجا نزدیک به سه دهه است که يك سیستم کامل بردگی جنسی برقرار است. جمهوری اسلامی نظامی است که رسماً و قانوناً زن را نیمی از مرد محسوب میکند، تحقیر زن جزئی از تفکر و ایدئولوژی حکومت

زنان و مردان آزاده!

صدمین سالگرد هشت مارس روز جهانی زن را به همه شما زنان و مردان آزادیخواه تبریک میگویم. هشت مارس روز اعتراض همه آزادیخواهان جهان به بی حقوقی و نابرابری هائی است که در سراسر دنیا علیه زنان اعمال میشود. اما در

حمید تقوائی
دبیر کمیته مرکزی
حزب کمونیست کارگری ایران
۴ مارس ۲۰۰۸، ۱۳ اسفند ۱۳۸۶

کمپین جمع آوری کمک مالی فوریه - مارس

لیست چهارم: ۶ مارس ۲۰۰۸

در لیست چهارم کمپین کمک مالی ۱۰ فوریه تا ۱۰ مارس، چنانکه در زیر اسامی و مبالغ را به تفکیک می بینید، مبلغ ۲۶۸۰۰ یورو جمع آوری شده است. همینجا از همه دوستانی که به حزب خودشان یاری رسانده اند عمیقاً تشکر میکنیم. کافی است به پیام هایی که کارگران و زنان و جوانان به تلویزیون انترناسیونال میدهند رجوع کرد تا دید که حمایت مالی شما مردم شریف و دستداران حزب امکان چه فعالیت شورانگیز و حیاتی را در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و نابرابری و تبعیض و برای پیشروی جنبش ما ممکن کرده است. تا کنون جمعاً ۸۳۱۰۰ یورو از صدهزار یورو تامین شده است و تا پایان وقت اعلام شده کمپین فقط ۴ روز دیگر لازم است که حداقل ۱۶۹۰۰ یورو دیگر جمع آوری شود. گفتن ندارد که باید تلویزیون کانال جدید را ادامه و گسترش داد، باید حزب کمونیست کارگری با قدرت دسترسی به مردم و دامنه فعالیت هرچه بیشتری ظاهر شود و در این تلاش هر دلاری که شما می پردازید جای ارزنده ای دارد. ما بار دیگر همه مردم آزاده و همه دستداران حزب را فرامیخوانیم تا در این کمپین شرکت کنند و سهمی به عهده بگیرند. دست تک تک شما عزیزان را به گرمی میفشاریم.

آمریکا:

حمیدی	۴۶۰ دلار	هادی موسوی	۳۰۰۰ کرون	مینا احدی	۵۰۰ یورو
شاملو اهواز	۲۰۰ دلار	سیما بهاری	۳۰۰۰ کرون	محمد آسنگران	۵۰۰ یورو
قادر	۳۰۰ دلار	سازا نخعی	۳۰۰۰ کرون	علی و محبوبه سیاهمردی	۱۰۰۰ یورو
ممتاز	۳۰۰ دلار	هرمز رها	۳۰۰۰ کرون	سهیلا خسروی	۵۰ یورو
کسری	۴۰ دلار	کاوش مهران	۱۰۰۰۰ کرون	باقر عربی	۵۰ یورو
سعید سلطانیپور اهواز	۲۰۰ دلار	ارسلان امجدیان	۵۰۰ کرون	ن. دوست حزب از برمن	۶۰ یورو
بامداد اهواز	۱۰۰ دلار	محمود امیدوی	۱۰۰۰ کرون	محمود تیموری	۶۰ یورو
علاالدین فرهادپور	۱۰۰ دلار	علی حمیدی	۵۰۰۰ کرون	علی بصیری	۱۰۰ یورو
نوشین	۶۰ دلار	حسن پناهی	۲۰۰۰ کرون	ع. دوست حزب از برمن	۲۰ یورو
پویان	۵۰ دلار	سیامک طهماسبی	۷۰۰۰ کرون	تشکیلات فرانکفورت حزب	۶۸۴۰ یورو
حسین	۵۰ دلار			رامین تقی پور	۳۰ یورو
تارلان	۱۵ دلار				
کریم	۶۰ دلار				
نیما آزاده	۴۰ دلار				

دانمارک:

کانادا:

رضا	۱۰۰۰ کرون	امیر زاهدی	۱۰۰ دلار
ناصر احمدی	۲۰۰۰ کرون	جمشید هادیان	۲۳۵ دلار
صلاح فلاحی	۱۰۰۰ کرون	امیر حسن زاده	۱۰۰ دلار
صابر رحیمی	۲۰۰۰ کرون	لاله مشیری	۹۰ دلار
علی نعمتی	۱۰۰ یورو	آیت	۵۰ دلار
		حسن گلزاری	۵۰ دلار
		آرش ناصری	۶۰ دلار
		کیومرث صبری	۷۰ دلار
		سامیه عسگری	۲۴۰ دلار
		فریدون فرهی	۲۴۰ دلار
		ایرج رضائی	۲۴۰ دلار
		چند نفر از خانواده های	
		بیاد ماندگان سازمان پیکار	۱۸۰۰ دلار
		مسعود ارژنگ	۲۰۰ دلار
		اقبال	۲۰۰ دلار

انگلیس:

ایران

آلمان:

سوئد:

فرزان دانش	۱۰۰ پوند	رامین بردبار	۲۰۰ یورو	شاهرخ حیدری	۱۰۰۰ کرون
جلیل جلیلی	۵۰۰ پوند	احمد از کلن	۵۰ یورو	ابی ختایی	۶۰۰۰ کرون
آران رضائی	۲۰ پوند	اعظم زندی	۳۰ یورو	جمیل فرزنان و پریسا سلیمی	۶۰۰۰ کرون
آلفونسو	۲۰۰ پوند	روح اله سمتی	۱۹۲ یورو		
رضا مرادی	۶۶۰ پوند	سیروس ایل بیگی	۵۰ یورو		
مریم نمازی	۱۰۰۰ پوند	علی مرادی	۱۰۰ یورو		
اصغر کریمی	۲۵۰ پوند	شهبلا خباززاده	۵۰ یورو		
بابک فریور	۲۰ پوند				
بهار میلانی	۲۵۰ پوند				
حسین قلندری	۱۵ پوند				
محمد اسدی کوهسار	۵۰ پوند				

حزب کمونیست کارگری
۶ مارس ۲۰۰۸، ۱۶ اسفند ۱۳۸۶

ایام باستان، احکام ثانویه و دزدی غریبا

یاشار سهندی

کودک آزاری گناه است!

داستان عجیبی نیست اگر بگویم نماینده یونیسف از یکی از آیات عظام در مورد کودک آزاری چند تا فتوا خواستند. یکی به این دلیل که بر اساس همان تز معروف "فرهنگ خودشان است" کودک آزاران را قانع کنند که کودک آزاری گناهی کبیره است. دوم اینکه این تنها علمای شیعه هستند که احکام ثانوی دارند و همانطور که واضح و مبرهن است این اصولا فقه شیعه است که پویا است که قابلیت update شدن را دارد، متوجه هستید که! نه، وجدانا از فلان مفتی سنی چگونه چنین سوالی را مطرح کنند که فقه مذهب شان درجا میزند؟ اما این آیت الله که دست بر قضا اصلاح طلب هم هست، جناب حاج آقا صانعی هستند که مدتی در کسوت دادستانی به خدمت جمهوری اسلامی مشغول بودند. کاری نکردند که عرش خدا بلرزد بلکه در جهت رضای ذات اقدس الهی دستشان تا مرفق در خون جوانان آلوده است. چیز مهمی نیست، هست؟ در جهت مبارزه با جمعیت رو به افزایش زمین مبارزه می کردند. حالا از ۶ میلیارد چند ده هزار کمتر چی میشود؟ هیچی والله! مگر یکی از شعارهای سازمان ملل مبارزه با افزایش جمعیت نیست؟ همین سابقه درخشان حاج آقا است که جناب "کریستین سالازار" نماینده یونیسف در ایران را ترغیب کرده است چند تا "استفتاء" ناقابل از ایشان بخواهند و ایشان باز هم در جهت قربت الی الله فتوا صادر نمودند. خب کار آیت الله همین است که فتوا بدهد مگر شك دارید؟ نکته انتظار دارید یکی مثل من بی دین فتوا صادر بکند!

اما حاج آقا در باب کودک آزاری چه فتوا دادند؟ باهم میخوانیم: "کودک آزاری به عنوان آزار و اذیت انسان ها حرام، جرم و گناه است." خیلی ساده اگر عنوانش محبت بر اثر مهر پدری باشد عیب ندارد بلکه مستحب هم هست. باور ندارید، پس ادامه میدهم: "عدم قصاص والد فقط اختصاص دارد به جایی که جان پدر با همه عواطف و نضایح و خیرخواهی برای فرزندش و تخلف فرزند، به لیش رسیده و به خاطر همان نضایح و تخلف ها بدون اختیار دست به چنین عملی زده است. استثنا از اصل کلی قصاص در قتل فرزند توسط والد شامل سایر موارد که قتل با انگیزه های دیگر صورت گرفته، نمی شود." خب همه پدرانی که فرزند شان را کشته اند قصد نداشته اند کودک آزاری کنند. مشغول مهر و محبت بوده اند اما نفهمیده اند که چطور بر اثر مهر زیادی کودک زیر دستشان پزمرده شده است. هنوز زمانی از محبت بی شائبه پدری در زاهدان در حق دخترش گذشته است! اما از این هم بگذریم، انصافا مگر تحمل يك "والد" چقدر است؟ يك بار نه، دو بار نه، هزار بار يك پدر مثلا به دخترش میگوید: دلبندم! بلند نخند، کوچه نرو، چادر بپوش و... دفعه هزار یکی جانش به لیش میرسد دیگر و میزند کار دست خودش میدهد. البته توجه دارید که فقط پدر محترم حق دارد کاسه صبرش لبریز شود. از این هم میگذریم که "والده" اساسا فقط زاینده است و بس. این را پایین تر از قول یکی از باستان شناسان ایران بهتر خواهیم فهمید. خب توجه دارید که خود ما شرقیها از قرنهای پیش در باب حقوق کودک قانون داشتیم مستقیم از سوی خداوند. بعد ها آنقدر بدبخت شدیم که از غریبها اقتباس کردیم. به این هم خواهیم رسید. اما نکته فعلا این است که حالا خود کلاهتتان را قاضی کنید، به "صندوق حمایت از کودکان سازمان

ملل" چه باید گفت؟ اصلا این عنوان "حمایت" زیادی نیست؟

مارکس = مزدک و باقی قضایا

من که خبر نداشتم که ۲۶ فوریه سالروز انتشار مانیفست کمونیست بوده، شما داشتید؟ ۱۶۰ سال گذشته، در این سالگرد فرخنده نکته بسیار مهمی متوجه شدم که اندیشه های مارکس "ایرانی ناب است. خدا را صد هزار مرتبه شکر؛ دیگر کسی نمی تواند ما را متهم کند که غرب زده هستیم بلکه حالا سینه را جلو میدهم و هر کس ما را متهم کرد غرب زده هستید صاف تو چشمات نگاه میکنیم و با افتخار جواب تو جوابش میگذاریم که: برو خدا روزی تو را جای دیگری حواله بدهد. "عقاید" مارکس شرقی شرقی است که بماند ایرانی است. این هم جزو افتخارات این ملت سربلند است که کوروش در سپیده دمان تاریخ حقوق بشر را تدوین کرد و بیمه بیکاری میپرداخت. و مزدک "سوسیالیست سپیده دمان تاریخ" است که در روزگار ساسانیان میزیسته است و تئوری سوسیالیسم را ساخته و پردهاخته میکرد و بعد ها مارکس عقاید او را به عنوان "فرضیات" خود در مانیفست مطرح کرد.

این هم جزو همان سرقتهای تاریخی است که غریبها مرتکب شدند. همانطور که میدانید همه علم نجوم و پزشکی مال ما ایرانیها است که از غفلت ما شرقیها استفاده کردند و آنرا دزدیدند و صدایش را هم در نیابورند. فکر کردند این دنیا حساب و کتاب ندارد، کور خواندند. این دزدیها خیلی ابعاد وسیعی دارد. فکر کردید رومنو و ژولیت را شکسپیر از خودش درآورده؟ نه، اصلا و ابدا این طور نبوده. منتها نه این است که ژن من نیز ایرانی است این است که حافظه تاریخی یا ندارم یا ضعیف است و هر چه زور میزنم که این شکسپیر معلوم

الحال کدام اثر ادبی ما را دزدید یاد نمی آید! ولی این را مطمئنم که "دن کیشوت" همان داستان حسین کرد شبستری" است که سروانتس نابکار با دستکاری کردن در آن داستان خودش را جهانی کرده. یا همین جشن کریسمس فکر کردید از کجا آمده؟ خب همان شب یلدای ما ایرانیان است. یا والنتاین؟ ما خودمان خیلی پیشتر از آن، روز عشاق داشتیم. در ایران باستان پنجم اسفند (۲۴ فوریه) که "سپندارمذ" داشتیم که نه تنها روز عشاق است (این البته کشف چند سال پیش است)؛ امسال معلوم گشته که روز زنان هم بوده است. با این وجود، غرب ۸ مارس خود ش را به ما قالب کرده است. این سند تاریخی را مطالعه فرمایید: "در ایران باستان پنجم اسفند (۲۴ فوریه) که "سپندارمذ" خوانده می شد، "روز زمین" بود و مراسم آن برگزار می شد. ایرانیان از عهد باستان همه تلاش خود را به کار می بردند تا زمین (محیط زیست) آلوده نشود. از آنجا که زمین مادر و زاینده محصولات و هستی بخش است و زنان نیز دارای همین خصلت های خوب هستند، بعداً روز زمین به «روز زن و زمین» تبدیل شد و روز فداکاری ها نام گرفت. "زن ایرانی" در طول تاریخ همواره نمونه نجابت، وفاداری، شرافت، اخلاق، فداکاری، گذشت و مهربانی بوده که این خصلت را همچنان حفظ کرده است. در تاریخ ملل دیگر به موارد متعدد از بی وفایی همسران دولتمردان و سیاستمداران معروف اشاره شده است که تاریخ با شکوه ایران عاری از این ناپاکی هاست که افتخاری بزرگ و نشانه تمدن ایرانی است." می بینید که اجداد ما با يك تیر چند تا نشان زدند. اما ما شرقیها نه این است که غل و غش نداریم و همه را مثل خودمان میدانیم و همانطور که اشاره شده حافظه تاریخی مان دارای نقصان است، همه این دستاوردها را از دست دادیم و شدیم بی هویت.

مهمتر اما برای ما کمونیستها همین "عقاید سوسیالیستی" است که روح مان خبر ندارد که مارکس چه دزد حيله گری بوده است که به کمک

همان دوستش، فردريك انگلس که نقش مهمی در فریب مارکس داشته، ۱۶۰ سال است که سرمان شیره مالیدند جنس خودمان را به خودمان فروختند. این همه را خوشبختانه جناب "دکتر نوشیروان کیهانی زاده" کشف کردند. ایشان يك ستون ثابت در روزنامه "اعتماد" دارند به نام "نگاهی به گذشته در امروز" که هر روز یکی از افتخارات ما ایرانیان آریایی را ثبت میکنند تا دیگر غریبها مال خود نکنند از جمله در مورد سالگرد مانیفست آورده اند که: "مورخان فرضیه مارکس را همان عقاید "مزدک بامداد" روحانی زرتشتی دانسته اند که در زمان حکومت قباد ساسانی در ایران رواج یافته بود. این مورخان علت شکست نظام کمونیستی شوروی را در این دانسته اند که روسیه از آغاز کار هم آمادگی پیاده شدن چنین نظامی را نداشت و برخی جامعه شناسان نیز می گویند از آنجا که چنین نظمی با خوی و خصلت بشر سازگاری ندارد، به رغم منشور زیبا و فریبنده اش قابل اجرا نیست و اگر قابل اجرا بود فروپاشی شوروی و بلوک شرق اتفاق نمی افتاد." (روزنامه اعتماد مورخه ۷ اسفند ۸۶)

با تشکر از دکتر که سالگرد انتشار مانیفست برایشان مهم بوده و ما را هم متوجه این سرقت بزرگ کردند. يك سوال بی پاسخ مانده است و يك خواهش داریم: لطف کنند حالا که برخی از جامعه شناسان فهمیدند که این نظام با خصلت بشری سازگاری ندارد و قابلیت اجرا هم ندارد بگذارند که کمونیستها آزاده حرفشان را بزنند، به جایی که برنمیخورد. و سوال این است چرا همه نیروهای بورژوازی به روسیه شوروی حمله کردند تا این نظام شکل نگیرد؟ میگذاشتند تا خود بلشویکها به بن بست برسند نه اینکه سرشان را به سنگ بکوبند. و چرا "انوشیروان عادل" آن مرد دادگستر در آن سپیده دمان تاریخ به آن شکل وحشتناک مزدکیان را قلع و قمع کرد و با سر در چاه آهک فرو کرد تا جلو نشر عقاید مزدکیان را بگیرد؟ اگر جواب همین سوال را بدهند ممنون خواهیم شد.*

اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.



ما تا کنون خیلی کمک کرده، روز ۳ مارس ۲۰۰۸ در شهر برلین و در مرکز شهر از یک مجسمه "جردانو برونو" منتقد سرشناس مذهب که در قرن ۱۶ سوزانده شد، پرده برداری کرد که به عنوان سمبل مبارزه بر علیه مذهب و دخالت آن در زندگی مردم در مرکز شهر برلین خواهد ماند. در یک سخنرانی آقای میکائیل اشمیت سالمون در برلین چنین گفت که چند صد سال پیش جردانو برونو بر علیه مذهب مبارزه کرد و امروز شخصیت هایی چون مینا احدی بر علیه مذهب و اسلام سیاسی و برای جهانشمولی حقوق انسانی مبارزه میکنند. ما این مبارزات را ارج می نهیم. در این مراسم مثلاً کتاب من به حاضرین معرفی شد و همه ما را بعنوان یک جنبش مدرن و سکولاریستی و اومانایستی معرفی کردند. در همین روزها شهر برلین را "پایتخت اومانایسم" نام نهاده و معرفی کرده و با همه این ابزارها ما میکوشیم این جنبش را به پیش ببریم.*

گذشته مبارزه وسیعی علیه اسلام سیاسی و جنایاتش را پیش برده اید. جایگاه این کتاب در ادامه این مبارزه چیست؟

مینا احدی: این کتاب بدنبال کمپین بسیار موفق "من از مذهب رویگردانم" در آلمان و در اروپا منتشر شد و در حقیقت یک گام دیگر ما را در این مبارزه به جلو برد. اکنون بسیاری از ایده ها و یا انتقادات ما به اسلام سیاسی و مباحثات دولتهای غربی با آن، انتقادات ما به مذهب اسلام و همه مذاهب کتبی شده و در اختیار عموم است. این یک گام مهم به جلو است. این کتاب در عین حال سمپاتی عمیقی را در بین مردم نسبت به فعالیت های ما ایجاد میکند. امیدوارم بتوانیم در فعالیت های آتی خودمان از این کتاب نیز بیشترین استفاده را بکنیم. ما در آلمان شاهد رشد یک جنبش سکولار و اومانایستی نوین هستیم که با استقبال عمومی روبرو است. علاقمندم همین جا اضافه کنم که سازمان "جردانو برونو" که به

این فقط یک بیوگرافی یا مانیفست نیست گفتگو با مینا احدی در باره انتشار کتاب "من از مذهب رویگردانم"

سیاسی، با سد و موانع متعدد فکری و سیاسی روبرو است، ایستاده و از تغییر در زندگی امروز بشر و از انسانیت و مدرنیسم در کلیت آن دفاع میکند. این کتاب از چپ و کمونیزم، و از چهره انسانی کمونیزم کارگری حرف میزند و اینرا در قالب فعالیتها و تلاشهای افراد و یا حزب معینی نشان میدهد. اینها همگی جذابیت زیادی به کتاب میدهد.

انترناسیونال: واکنش اسلامیهها به انتشار چنین کتابی چه گونه بوده است؟

مینا احدی: فعلاً رسماً چیزی نشنیده ام. ولی طبق اخباری که شنیده ام، در این مورد بحث میکنند و برای سازمانهای اسلامی در آلمان این واقعه مهم است و مورد دقت فراوان آنهاست. اخیراً شنیدم که شبکه رسمی تلویزیون جمهوری اسلامی ایران، در مورد جنبش انتقادی به اسلام در آلمان و در اروپا حرف زده و از "مسلمانان" دعوت کرده که در مقابل این موج مقاومت کنند.

انترناسیونال: کتاب به زبان آلمانی است. اما موضوع کتاب جهانی است. آیا به زبانهای دیگر بزودی ترجمه خواهد شد؟

مینا احدی: انتشاراتی هاینه که این کتاب را منتشر کرده، در نظر دارد که امکان ترجمه کتاب به زبانهای دیگر را بررسی کرده و احتمالاً برای ترجمه آن اقدام کند. این البته بستگی زیادی به استقبال از کتاب دارد. ما خودمان، نیز در نظر داریم، بدنبال امکانات لازم برای ترجمه و انتشار کتاب به زبانهای دیگر و بویژه به انگلیسی و فارسی و سوندی باشیم.

انترناسیونال: در سالهای

حقوق انسان و کسانیکه با من آشنا بودند، این کتاب را خوانده اند و استقبال زیادی از کتاب کرده اند. در مجموع نظر این دوستان اینست که کتاب زبان بسیار سلیس و خوبی دارد. کتاب فقط یک مانیفست سیاسی و یا فقط یک بیوگرافی ساده نیست، بلکه با نگاهی به زندگی یک نفر، همواره سعی میشود که به اوضاع سیاسی و روند تحولات نیز معطوف شده و به خواننده تصویری روشن از اوضاع سیاسی و در عین حال نیروهای درگیر در عرصه سیاست در ایران بدهد. در این کتاب بویژه نقش اسلام سیاسی مورد بررسی دقیق قرار گرفته و راه حل هایی در مورد مبارزه علیه دخالت سازمانهای اسلامی در مقدرات مردم در خاورمیانه و در اروپا مطرح شده است.

انترناسیونال: این درجه از استقبال چه دلایلی دارد؟ موضوع کتاب این چنین حساسیت جهانی را برانگیخته است یا نگاه انتقادی رادیکال و بی تعارف کتاب به مسئله مذهب؟

مینا احدی: استقبال از کتاب زیاد است چرا که اولاً این کتاب سرگذشت یک زن است که بر علیه دو حکومت دیکتاتور مبارزه کرده و بویژه بر علیه جنبش اسلامی و فاشیسم اسلامی جنگیده است. این کتاب نگاهی است انتقادی و بی تعارف به یک جنبش قرون وسطایی و عقب مانده که زندگی میلیونها نفر و بویژه میلیونها زن را در خاورمیانه و اخیراً تا حدودی در اروپا زیر سیطره سیاه خود گرفته است. این کتاب در عین حال در دنیایی که بوق و کرنای شکست کمونیزم گوشها را کر کرده و هر تقلائی از سوی بشریت مدرن، برای بهبود زندگی و برای مقابله با دو قطب تروریستی در دنیا، یعنی میلیتاریزم دولتی غرب و اسلام

انترناسیونال: با تبریک برای انتشار کتاب "من از مذهب رویگردانم"، این کتاب در باره چیست و ایده انتشار چنین کتابی چگونه شکل گرفت؟

مینا احدی: این کتاب در حقیقت بیوگرافی من است. زندگی من در ایران، در دوران شاه و بعد از انقلاب در دوره جمهوری اسلامی ایران، در کردستان و بالاخره پناهندگی من به اروپا و فعالیتها و زندگی در اروپا. این کتاب نگاهی است در عین حال به اوضاع سیاسی در ایران در دوره دیکتاتوری پهلوی و در دوران جمهوری اسلامی و نگاهی است از نزدیک به چپ و کمونیزم در ایران و کمونیزم کارگری و پروسه تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران و بویژه نقش منصور حکمت در این تاریخ. من در طول فعالیتیم در اروپا و در جریان مصاحبه ها و سخنرانیهایم، بارها در مورد زندگی حرف زده ام و بارها از من سوال میشد چرا زندگی من را بصورت کتاب نمی نویسم. بالاخره خانم سینا فوگت، دو سال پیش پیشنهاد داد که این کتاب را به کمک او بنویسم و من این پیشنهاد را قبول کردم. سینا فوگت ژورنالیست آزادی است که در سازمان عفو بین الملل علیه اعدام فعالیت میکرد و دورانی سخنگوی این سازمان در آلمان بود.

انترناسیونال: کتاب "من از مذهب رویگردانم" در اول لیست مربوط به کتابهای نقد به اسلام در سایت آمازون که مهمترین سایت توزیع اینترنتی کتاب در سطح جهان است قرار گرفته است. این شاید فقط نمونه ای از استقبال وسیع از این کتاب است. کلاً از کتاب چگونه استقبال شده است؟

مینا احدی: فعلاً کتاب یک ماه نیست که منتشر شده است. در همین مدت ژورنالیستها و فعالین مدافع

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

دفتر مرکزی حزب

Tel: 0046-739318404

Fax: 0046- 8 6489716

markazi.wpi@gmail.com

از صفحه ۳ در باره مناسبات دولت آمریکا...

اسلامی چه باقی میماند. بعلاوه از زاویه همان دستگاه و ماشین سرکوب جمهوری اسلامی هم که نگاه کنیم و بطور مشخص آن را بررسی کنیم که چه تغییراتی در آن برای هم سویی با آمریکا باید صورت گیرد متوجه میشویم که کار ساده ای نیست. اینها همین فردا باید بروند سراغ پاسداران و بسیجی ها حزب اللهی ها و غیره و بگویند دیگر شعار "مرگ بر آمریکا" تهدید ممنوع است. سفارت آمریکا را در ایران باز میکنیم و باید با آنها محترمانه برخورد کرد. همین جنبه ها را اگر تجسم کنیم که چه اتفاقاتی باید برای حکومتی که خودش را سی سال است یک جور دیگری تعریف کرده بیفتند متوجه میشویم که اصلا ساده نیست. اینکه اینها بیایند دستگاه سرکوب و دستگاه تحمیق و دستگاه تبلیغات و کل اینها را یک بار دیگر بر اساس شرایط جدید تعیین هويت کنند، این یعنی يك تکان جدی. يك خانه تکانی جدی. جابجایی های وسیع. در دل این جابجایی ها اختلافات قطعا اوج میگيرد و ده تا جناح تازه از دل این جابجایی ها شکل میگيرد و جلوی همدیگر می ایستند.

از جنبه دیگری هم باید به مساله جناحهای حکومت نگاه کرد. ظاهر مساله اینست که اساس اختلاف اینها بر سر مساله با آمریکا است. اما این واقعیت ندارد. اختلافات درون رژیم پایه ای تر است. جنبه های وسیعتری را در برمیگیرد. که اینجا جای بحث در مورد آن نیست. میخواهم بگویم که جناحهای کنونی اتفاقا بر سر رابطه با آمریکا بویژه الان يك هدف دارند و آن برقراری رابطه نرمال با آمریکا و با غرب است. اما بخاطر اختلافات و کشاکشهای عمیقتری که با هم دارند حتی خود مساله رابطه با آمریکا موضوع دعوا بین آنهاست. هرکدام مترصد فرصتند که بر سر این موضوع پاچه یکدیگر را گاز بگیرند. در نتیجه هیچکدام جرات نمیکنند که در این مسابقه اول بشوند. در عین حال که میخواهند مبتکر تحولاتی در این زمینه باشند اما هیچکدام جرئت ندارند که تمام حرفشان را صریحا بزنند و با قاطعیت در این راه پیش بروند. چون میدانند دهنشان را باز کنند بلافاصله رقبایشان روی سرشان

تظاهرات هزاران نفره دانشجویان در شیراز بودیم که میگفتند "ما زن و مرد جنگیم بجنگ تا بجنگیم". و همین طور در دانشگاه شاهرود و تهران و جاهای دیگر. در این فضا و در فضای اعتراضات و اعتصابات گسترده کارگری و مردمی که وجود دارد هر تکانی که در حکومت ایجاد شود میتواند جمهوری اسلامی را بطور جدی به تلاطم مرگ بیندازد. از طرف دیگر خود آمریکا و دولتهای غربی هم از تمام آنچه اینجا اشاره کردیم بطور جدی نگرانند و ناچارند بسیار دست به عصا و محتاط عمل کنند. چون نمیدانند تحولات چه نیروهایی را به وسط میدان خواهد کشید. بهرحال اینها تناقضاتی است که طرفین دارند و در نتیجه علیرغم تمایل جدیشان برای سازش به سادگی نمیتوانند به هم برسند.

محسن ابراهیمی: حمید تقوایی شما گفتید حکومت اسلامی اگر به سمت آمریکا بچرخد توجیهش برای سرکوب مردم را از دست میدهد. این به چه معناست؟ مگر نمیشود ضد آمریکا نبود و سرکوبگر بود؟ چرا نشود حجاب و سنگسار و قصاص و کل قوانین اسلامی و سیستم سرکوب سرچایش باشد و در عین حال رابطه با آمریکا هم دوستانه باشد؟ مردم که چیزی را نپذیرفته اند و جمهوری اسلامی با سرکوب و اعدام و خفقان دارد تلاش میکنند تمام سیاستهایش را بر آنها تحمیل کنند. . خوب سوال اینست که چرا غیر ممکن است که جمهوری اسلامی يك حکومت در کنار آمریکا و دولتهای غربی دیگر باشد و در عین حال این سیاست سرکوب و تحمیل را به پیش ببرد؟ چرا چنین وضعیتی را غیر ممکن میدانید؟ روشن است که از امکانپذیری راه حل چینی صحبت میکنم.

حمید تقوایی: اجازه بدهید اول این نکته را روشن کنم که مساله فقط سرکوب نیست. بحث بر سر موجودیت کل حکومت اسلامی است. این فقط دستگاه سرکوب یعنی کمیته ها و پاسداران و لباس شخصی ها و شواراهای اسلامی و خواهران زینب و غیره نیستند که به يك اسلام ضد امریکائی متکی اند. بلکه حول اسلام سیاسی يك سیستم حکومتی از ولی فقیه گرفته تا شورای تشخیص مصلحت نظام و

مجلس خبرگان تا امام جمعه ها و قصاص و سنگسار و غیره برپا شده است. این سیستم با اتکا به فقه و شریعات و اعتقادات مذهبی مردم روی کار نیامده و به خاطر عشق مردم به قرآن و حدیث به موجودیتش ادامه نداده است. این حکومت به اسلام سیاسی یعنی اسلام ضد امریکائی متکی است. این اسلامی است که ابتدا با شعار "شاه باید برود" و بعد "توی دهن آمریکا میزنم" روی کار آمد و قوام گرفت و به ماشین دولتی و ارگانهای سرکوب خود در جامعه شکل داد. به همین دلیل نمیتواند از اسلام سیاسی - که بنا به تعریف ضد امریکائی است - دست بشوید و همچنان يك حکومت اسلامی باقی بماند.

هر حکومتی تعریفی از خودش بدست میدهد، مشروعیتش را از جایی میگیرد و سابقه و هویت و شناسنامه سیاسی معینی دارد. حکومتی که زیر این تعریف و هویت بزند دوام نخواهد آورد. منظور این نیست که حاکمیت کلا برای طبقه حاکم ناممکن میشود بلکه ادامه آن شکل معین حکومتی دیگر امکان پذیر خواهد بود. در ایران امروز نیز سرکوبگری بورژوازی بدون اسلام سیاسی ممکن است و ده ها شکل میتواند بخود بگیرد ولی دیگر جمهوری اسلامی آنطور که ما میشناسیم نخواهد ماند.

همانطور که نمیشد انتظار داشت شاه شش سلطنتی را کنار بگذارد و خودش دار و دسته اش در حاکمیت بماند و نظام سلطنتی هم سر جای خودش باشد، به همین ترتیب هم جمهوری اسلامی نمیتواند عباي اسلام سیاسی را کنار بگذارد و همچنان نظام اسلامی باقی بماند. نکته مهم اینست که همانطور که اشاره کردم جمهوری اسلامی حول اسلام سیاسی شکل گرفته است و نه فقه و شریعات اسلامی. این کلا خصوصیت مذهب در حاکمیت است. حتی در قرون وسطی هم که کلیسا و دولت با هم تنیده شده بودند کلیسا بخاطر گل روی عیسی مسیح و انجیل و روح القدس نبود که حکومت میکرد. يك مسیحیت سیاسی بود که مضمون آنرا نه آیه های انجیل بلکه دفاع از اشرافیت و حکومت فئودالها تشکیل میداد. امروز هم اسلام سیاسی خصلتش و مضمونش ضدیت با آمریکا است. کسی به عربستان سعودی نمیگوید

اسلام سیاسی. ولی حماس و حزب الله و القاعده و جمهوری اسلامی اینها همه اجزا اسلام سیاسی اند و خصوصیت همه اینست که ضد آمریکا هستند. بهمین خاطر من فکر میکنم اگر این نیروها ضد امریکائی گریشان را کنار بگذارند موضوعیت و معنی سیاسی شان را از دست میدهند و به سرعت موقعیت و نفوذشان از بین میروند و حاشیه ای و بدنیای سیاست بیربط میشوند. مشخصا در مورد جمهوری اسلامی این به معنی نابودی و يك خودکشی سیاسی تمام عیار است.

همانطور که اشاره کردم بورژوازی در ایران میتواند دیکتاتوریش را بدون جمهوری اسلامی حفظ کند. این ممکن است اما بحث ما بر سر بود و نبود جمهوری اسلامی است و تا وقتی اینها سر کارند طبعاً میخواهند حکومت خودشان را حفظ کنند. هر دولت و سیستمی میخواهد خودش را نگاهدارد. من قبلا هم در این مورد نوشته ام (رجوع کنید به مقاله بوسه مرگ در انترناسیونال شماره ۲۲۶) که یکی از نمونه های معهود و آخرین نمونه ای که در تاریخ داشتیم که يك حکومتی تعریف و توجیه سیاسی خودش را عوض کرد حکومت شوروی بود که دیدیم چه بر سرش آمد. سرمایه دولتی در روسیه به چنان بن بست و تنگنایی رسیده بود که ناگزیر شد به سرمایه داری بازار آزاد روی بیاورد و از ایدئولوژی و سیستم حکومتی سرمایه داری دولتی تحت نام "شوروی سوسیالیستی" کوتاه بیاید و دیدیم چطور همه چیز درهم ریخت. گورباچف این توهم را داشت که سیستم را کمی تغییر میدهد و مثلا تا سطح سوسیال دموکراسی اروپا متوقف میشود. ولی تغییرات آنجا متوقف نشد روسیه تماما به دموکراسی و اقتصاد مدل بازار آزاد متحول شد و حتی سوسیال دموکراسی اروپا هم تحت تاثیر این تغییرات موقعیت خودش را تماما از دست داد. هر سیستم حکومتی که بخواید تعریف و فلسفه وجودی خودش را نقض کند همین اتفاق برایش خواهد افتاد.

و اما در مورد مدل چینی که به آن اشاره کردید. بحث اینست که مضمون اقتصادی و اقتصاد سیاسی مدل چینی درهم کوبیدن جامعه بسته فئودالی و صنعتی کردن چین بود و

از صفحه ۱۱ در باره مناسبات دولت آمریکا...

به این هدف خود نیز رسید. حزب کمونیست چین از همان آغاز بدنبال این هدف بود و از این نقطه نظر چیزی در چین عوض نشد. از همان ابتدا کمونیسم نوع مائو رطبی به کارگر و سوسیالیسم و برابری و آزادی نداشت. مساله اش صنعتی کردن چین بود. مائوئیسم را اگر از کتاب سرخ مائو تا تعبیری که حزب کمونیست چین از سیاستهای خودش همان موقع بدست میداد و امروز هم میدهد دنبال کنید می بینید یک ناسیونالیسم غلیظ چینی در مقابل استعمارگران غربی و آرمان صنعتی کردن چین در آن موج میزند. تا آنجا که به این فاکتورها مربوط میشود هیچ چیز در چین تغییر نکرده است. کمونیسم چینی همیشه پوششی بود برای پیاده کردن و رشد و گسترش سرمایه داری در چین و امروز هم همین است. مائوئیسم در واقع در چین موفق شده و یک رونق اقتصادی و یک قدرت اقتصادی را ایجاد کرده است.

در مورد ایران هیچ یک از اینها صدق نمیکند. همانطور که قبلا توضیح دادم سرمایه داری در ایران در اواخر سلطنت پهلوی به یک بن بست و بحران عمیقی برخورد کرده بود که انقلاب ۵۷ محصول آن بود. جمهوری اسلامی این بحران را به ارث برد و هنوز هم با آن دست بگریبان است. ایدئولوژی اسلامی اساسا برای سرکوب انقلاب بمیدان آورده شد و هیچ آلترناتیو و راه برون رفت اقتصادی نداشت و هنوز هم ندارد. بنا بر این مدل چینی در مورد ایران پوچ و کاملاً بی ربط است.

اصولاً این نوع مقایسه ها و شبیه سازیها در مورد ایران تصنعی و سطحی و بی پایه است. زمانی رفسنجانی از مدل چینی صحبت میکرد و یا میخواست سردار سازندگی و قهرمان پروسترویکا در ایران شود. بجائی نرسید و کنار گذاشته شد. زمانی هم دو خرداد مدعی گلاسنوست بود و کار او هم نگرفت. این حکومت نه میتواند به هیچ نوع فرجه سیاسی و آزادیهای سیاسی تن بدهد و نه قادر به ایجاد هیچ نوع تحول اقتصادی است. نه پروسترویکا در جمهوری اسلامی ممکن است و نه گلاسنوست و نه مدل چینی و نه در نتیجه هیچ نوع انقلاب مخملی و تحول از بالا. همه این سناریوها در ایران غیر ممکن

است. این غیرممکن در سیاست به شکل مبارزه و جنبشهای اعتراضی مردم بروز پیدا میکند. آن چه نشان میدهد نه پروسترویکا و نه گلاسنوست و نه مدل چینی و نه جمهوری اسلامی دوست آمریکا و نه حکومت اسلامی منهای ضد آمریکائی گری در ایران امکان پذیر نیست و آن عاملی که قبل از هر چیز این واقعیت را در مقابل چشم همه قرار میدهد مبارزات بیوقفه مردم است. سردار سازندگی و سید اصلاحات را در تحلیل نهائی مبارزات مردم کنار زد و اساسا اگر آلترناتیوهای رنگارنگ بورژوازی در ایران افقی ندارند بخاطر اینست که نمیتوانند جامعه را به تمکین بکشانند. بحران سیاسی اقتصادی اجتماعی جمهوری اسلامی تنها با اوجگیری اعتراضات و مبارزات مردم و سرنگون انقلابی این حکومت حل خواهد شد.

برای پی بردن به این حقیقت لازم نیست منتظر لحظه آخر و قیام نهائی مردم بنشینیم. مبارزات هر روزه مردم، در همین آریا شهر در ده روز قبل و در ده ها مورد نظیر آن و صدها اعتصاب و اعتراض و شورشهای شهری و غیره شاهدهی بر بن بست و لاعلاجی حکومت است. هر کس که این واقعیت را فراموش کند، هر جناحی از رژیم و یا هر نیروی اپوزیسیون فکر کند میتواند یک کمی جمهوری اسلامی را تلطیف کند و حفظش کند، هر نیرویی تصور کند میتواند مثلاً کمی به زنان آزادی بدهد، یک کمی آزادی پسر عموهایش را در انتخابات برسمیت بشناسد، کمی ادای گلاسنوست و پروسترویکا و مدل چینی درآورد و جامعه را همچنان در انقیاد نگاهدارد، هرکسی چنین توهمات داشته باشد فوراً جامعه و اعتراضات مردم واقع بینش میکنند. و به او میفهماند این اسلام سیاسی غلیظ را لازم دارند، می فهماند ولی فقیه را لازم دارند. مردم در واقع مدتهاست اعلام کرده اند که راه تغییر اوضاع سیاسی در ایران از انقلاب میگذرد و نه از آلترناتیوهای بورژوازی شبه مدل چینی و یا روسی.

محسن ابراهیمی: این کشمکش چه تاثیری بر وضعیت مردم دارد؟ آیا

ادامه این کشمکش به نفع مردم است یا به زیان آنهاست؟ بعبارت دیگر فکر میکنید که اگر جمهوری اسلامی و آمریکا به سازشی استراتژیک برسند، مردم، جنبش حق طلبانه و اعتراضی در ایران لطمه می بیند یا فضای مناسب تری برای پیشروی پیدا میکنند؟ و کلاً چه سیاستی در برخورد به این کشمکش اصولی و درست است؟ مردم در قبال این مساله آیا وظیفه ای دارند؟

کاظم نیکخواه: ببینید این کشمکش جزئی واقعی و موجود در اوضاع سیاسی ایران است. یکی از داده های شرایط سیاسی ایران است. از موقعی که جمهوری اسلامی سرکار آمده این کشمکش و مساله رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی یک فاکتور در اوضاع سیاسی بوده و تاثیرات خودش را داشته. نمیشود اوضاع سیاسی در ایران را با فرض اینکه اگر این فاکتور نبود بررسی کرد. بحث بر سر اینست که خود این کشمکش چه تاثیری بر زندگی مردم و بر موقعیت سیاسی جامعه میگذارد. وقتی از این زاویه نگاه میکنیم متوجه میشویم که در چند سال گذشته این مساله کشاکش جمهوری اسلامی با آمریکا عملاً تاثیرات منفی روی جامعه و به زیان مردم داشته. این عاملی است که نتوانسته در میان مردم سردرگمی ایجاد کند، ابهام ایجاد کند، اپوزیسیونهای بورژوازی ایران در سایه آن نتوانسته اند امیدهای کاذبی در میان مردم دامن بزنند، جایی در جامعه برای خود احراز کنند. و سناریوهای بورژوازی مثل همان "رژیم چنج" و کودتا و رفاندوم و امثال اینها را در مقاطعی به میان مردم ببرند و سردرگمی ایجاد کنند. اما ما الان داریم در مقطعی صحبت میکنیم که جنبش رادیکال سرنگونی و مردمی این ها را تا حد زیادی پشت سر گذاشته. ما جریانات اپوزیسیونی داریم که از وجود این بحران و کشاکش دارند نان میخورند. در مقاطعی جریانات اپوزیسیون راست و بورژوازی در سایه همین بحران نتوانسته اند نقش بارز و آشکاری ایفا کنند. اما هرچه جلوتر آمده ایم اگر ده سال گذشته تا حالا را مرور کنیم متوجه میشویم که این جریان چپ و رادیکال و سوسیالیستی است که این تاثیرات را تا حد قابل توجهی خنثی کرده و جلو آمده و اعتراضات مردم را نمایندگی کرده، خواستهای مردم را نمایندگی کرده و

خواستهایی را به کرسی نشانده و در نتیجه صحنه سیاسی ایران را تا حد زیادی این جنبش و این حرکت تعریف کرده است.

میخواهم بگویم که کشاکش آمریکا و جمهوری اسلامی یک فاکتور از پیشی و موجود در اوضاع سیاسی ایران است و به جنبش سیاسی و اعتراضی و حق طلبانه کارگران و مردم دارد لطمه میزند. یک دولت ارتجاعی و مذهبی سرمایه داری بنام جمهوری اسلامی از یک طرف و یک جبهه غربی و ارتجاعی بورژوازی از طرف دیگر با هم دارند نزاع و سازش و کشاکش میکنند. و این نه فقط از نظر سیاسی اثرات منفی داشته بلکه مستقیماً زندگی روزانه مردم را هم دارد تحت فشار قرار میدهد. در مقطعی حتی تهدید جنگ و درگیری نظامی بالای سر زندگی مردم قرار گرفته. همین الان شاهدیم که هرروز با هر افت و خیزی در رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی، قیمتها از این که هست بالاتر میرود و فشار فقر و فلاکت را بر زندگی مردم بیشتر میکنند. اما این واقعیت سیاسی اوضاع ایران است و در بطن همین شرایط جبهه مردمی، جبهه رادیکال کارگری، جبهه رادیکال سوسیالیستی دارد حرف خود را میزند و در این متن دارد پاسخ خود را به اوضاع میدهد. این که آیا اگر این رابطه به سازش استراتژیک آمریکا و جمهوری اسلامی منجر شود به زیان مردم است یا به نفع مردم، آنهم بستگی دارد. معلوم است که اگر طرح و سناریوی سازش آمریکا و غرب با جمهوری اسلامی فرض کنیم که عملی شود نمیتواند به نفع مردم باشد. نمیتواند محصولی بدهد که از اش کارگران و مردم و جبهه انسانی و رفاه طلب و حق طلب سود ببرند. اما بحثی که تا اینجا کردیم همین بود که خود این سناریوها عملی نیستند. خود اینکه اینها بتوانند طرح و استراتژی خود را پیاده کنند برایشان امکان پذیر نبوده و نیست. آمریکا و جمهوری اسلامی نمیتوانند به سازش برسند و سناریوهای مورد نظر خود را پیاده کنند و نیروی واقعی و جدی و عینی سومی که وجود دارد یعنی نیروی اعتراض مردم را خط بزنند. در نتیجه تمام رابطه شان بر اساس رابطه با یک نیروی سومی تعریف و تعیین میشود. بر اساس اینکه مناسبات و رابطه و جنگ و صلحشان بر جنبش

اعتراضی مردمی که در میدان هستند چه تاثیری خواهد گذاشت. میخواهم بگویم که خود این واقعیت است که اجازه نمیدهد که سناریوی آمریکائی یا سناریوی جمهوری اسلامی یا ترکیبی از اینها پیاده شود. در واقع وقتی نگاه میکنیم متوجه میشویم که سناریویی هم نموده که به آزمایش گذاشته نشده باشد و بی حاصلی خود را نشان نداده باشد. در چند سال گذشته هر سناریویی را که در مخیله هر سیاست گزار و تحلیل گر و سخنگو و متفکر بورژوازی میگذراند وسط کشیدند. مذاکرات کردند، ماماشات کردند، "دیالوگ انتقادی" کردند، لشکرکشی کردند، و ازین طرف جمهوری اسلامی تروریسم را در عراق و در افغانستان دامن زد، دوم خرداد و دیالوگ تمدنهایش را جلو کشید، جناح رفسنجانی اش را جلو کشید، رفتند و آمدند و الی آخر، و همه این ها، من بطور واقعی طرح استراتژی و سناریویی را نمی بینم که جلو کشیده نشده باشد و شکست نخورده باشد. بنابراین چشم انداز جدی ای برای اینکه این بحران با سناریوهای این دو طرف پایان پیدا کند وجود ندارد. مگر اینکه فکر کنیم اتفاقات بسیار غیر قابل پیش بینی ای مثل جنگ جهانی یا "بلاای آسمانی" یا اتفاقاتی ازین قبیل بیفتد که فاکتورهای سیاسی را کلاً عوض کند. اما روند کنونی اوضاع سیاسی با توجه به نیروها و سناریوهای موجودی که وجود دارند دارد این را میگوید که این بحران و کشاکش با طرح نقشه هیچکدام از طرفین مستقیم آن حل نخواهد شد. و از آن طرف این جنبش رادیکال مردم است که سنگر به سنگر جنگیده و جلو آمده و میشود امیدوار بود که نهایتاً این جنبش است که پاسخ این اوضاع را خواهد داد. یک کار مداوم این جنبش خنثی کردن اثرات مخرب این بحران و کشاکش بین جمهوری اسلامی و آمریکاست.

محسن ابراهیمی: در میان جریانات اپوزیسیون، نیروهایی هستند که آینده سیاسی خود را در شکافها و سازشهای میان ایران و آمریکا جستجو میکنند. برای امثال بخشهایی از راست پرو غرب مثل سلطنت طلبان و بخشهایی از مشروطه خواهان و ملی اسلامیها و

از صفحه ۱۲ در باره مناسبات دولت آمریکا...

جریانات قوم پرست، آینده سیاسی این نیروها تا آنجا که به رابطه میان ایران و آمریکا برمیگردد چگونه است؟

ضمناً از پاسخ هر دو شما به سئوالات قبلی میتوان این استنتاج را کرد که آمریکا و ایران در مناسبات متقابلشان به نحوی در بن بست قرار دارند. جمهوری اسلامی در بحران است و بورژوازی چه در ایران و چه در جهان برای درآوردن این حکومت از بحران، خودش بحران دارد. راهی برای درآوردن جمهوری اسلامی از بحران مثلاً با انقلاب مخملی و استحاله و غیره ندارد. و دلیلش هم این است یک جنبش عظیم و رو به جلوسرنگونی، یک انقلاب در چشم انداز سیاسی جامعه وجود دارد. نیروی سومی در ایران وجود دارد که بسرعت دارد نیرو جمع میکند تا کل این نظام را بزیر بکشد. اجازه بدهید از منظر این نیرو و این جنبش هم به این مناسبات نگاه کنیم. وقت و خیر مناسبات ایران و آمریکا روی مبارزات این نیرو چه تاثیراتی میتواند داشته باشد؟ مماشات و سازشهاشان از یکطرف، با ورودشان به یک تنش نظامی و نهایتاً درگیری نظامی از طرف دیگر.

حمید قناتی: برای اینکه بتوان به این سئوالی که طرح کردید جواب داد باید اول در یک سطح پایه ای تری نیروهای سیاسی مختلفی را که در صحنه ایران مطرح هستند مورد بررسی قرار بدهیم. بعبارت دیگر برای اینکه رابطه بین این نیروهای سیاسی مثلاً رابطه میان جمهوری اسلامی و آمریکا و نیروهای اپوزیسیون تصویر درستی داشته باشیم به نظر من باید یک تقسیمبندی واقعی تر و پایه ای تری ای را اول برسمت شناخت تا بشود با عزیمت از آن قضیه را درست توضیح داد.

به نظر من مساله را اینطور باید دید که از یکطرف کارگران و کلا توده مردم ایران هستند، جامعه ایران و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران هستند که خواستهای انسانی و برحق دارند، یک جامعه انسانی میخواهند، رفاه میخواهند و اینها را از انقلاب ۵۷ میخواهند و هنوز هم همین خواستها را دارند و برای آن

مبارزه میکنند. از سوی دیگر نیروهای هستند که دردشان درد مردم نیست. مشکل و مساله خود را با جمهوری اسلامی دارند و هر یک به نحوی میخواهند نظم موجود حد اکثر با تغییراتی حفظ شود. یعنی نظام سرمایه داری و دیکتاتوری و اختتافی که مستلزم وجود این نظام در جامعه ایران است. نظامی که در رژیم سابق گورستان آریامهری نامیده میشد و امروز جمهوری اسلامی نام دارد.

به نظر من تقسیمبندی واقعی بین نیروهای سیاسی اینجاست. تقسیمبندی بین راست و چپ، بین مدافعین آشکار و پنهان و مستقیم و یا غیر مستقیم نظام موجود از یکسو و نیروهای مخالف آن که میخواهند این وضعیت را از پایه دگرگون کنند. حزب ما و کارگران و مردم زحمتکش و دردمند ایران یعنی اکثریت قریب به اتفاق جامعه به کمپ دوم متعلق اند. در طرف دیگر جمهوری اسلامی هست و بقایای رژیم شاه در اپوزیسیون، نیروهای ناسیونالیستی و قوم پرست، نیروهای ملی اسلامی، دولت آمریکا و کلا دول سرمایه داری در غرب. همه اینها در مقابل صف مردم قرار دارند.

وقتی بر این مبنا نیروهای سیاسی در ایران را بررسی کنیم متوجه میشویم که اساس هر نوع تغییر و تحولات در مناسبات میان بالائی ها - یعنی کل نیروهای مقابل مردم و مقابل اعتراض مردم برای آزادی و برابری و رهائی - تلاشهای درونی کمپ بورژوازی برای حفظ نظم موجود است. موضوع بحث و مجادله میان بالائی ها در نهایت بر سر اینست که چگونه همین سیستم را حفظ کنیم و از زیر تیغ مبارزات مردم نجات بدهیم.

مساله مردم اما تغییر کل وضع موجود است. مساله مردم در شکستن اختتاق و آپارتاید جنسی و لغو اعدام و سنگسار و از بین بردن این دره عظیم بین فقر و ثروت و در یک کلام خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی و زبور کردن نظام موجود است. و دقیقاً چون نیروهای راست در ابقای وضع وجود ذینفع اند در برابر مبارزات مردم می ایستند، اعتراضات مردم را به عقب میرانند، تحریف میکنند بدنبال توهامات

میکشاندند و یا از رویرو در هم میکوبند. اساس سیاست نیروهای راست اینست که منافع یک اقلیت ناچیز و یک مشت انگل را حالا با تاج و یا با عمامه بعنوان منافع مردم جا بزنند. آزادی را یا در آزادی رقابت و بازار آزاد و پارلمان و مجلس خلاصه و مسخ و تحریف کنند و یا در اسلام دگر اندیش و پروتستانیسیم اسلامی و خزعبلاتی از این قبیل.

نیروهای راست اختلاقات زیادی با هم دارند ولی جوهر مشترک همه شان اینست که در مقابل انقلاب مردم هستند. همه آنها هر اختلافی باهم داشته باشند در مخالفت با انقلاب متفق القولند. از دو خردادی تا سلطنت طلب - جمهوریخواه تا آمریکا و دول غربی و تا دو خردادپها و ملی مذهبیون، همه رسماً و علناً مخالف انقلاب هستند. و همه خواهان این هستند که حد اکثر تغییر و تحولاتی از طریق استحاله و تغییرات تدریجی و یا رژیم چنج و انتخابات و غیره صورت بگیرد اما کل این نظام حفظ شود.

آزادی و برابری و رفاه جامعه با منافع طبقه ای که همه اینها نمایندگی اش میکنند تناقض دارد و به همین خاطر تلاش میکنند مبارزه مردم برای رسیدن به آزادی و برابری را زیر پرچم اسلام یا ناسیونالیسم و یا قومی گری و یا آمریکائی گری و یا ضد آمریکائی گری مسخ و تحریف کنند و به شکست بکشاند. دعوای اساسی که زیر همه این کشمکشها هست دعوائی است بین جبهه انقلاب و مردمی که امروز دیگر خیلی روشن پیشروانشان پرچم سوسیالیسم را برافراشته اند و آزادی و برابری را به روایت طبقه کارگر میفهمند و میخواهند با جبهه راست، جبهه ضد انقلاب که خواهان حفظ وضع موجود است. خط را که اینجا بکشید جایگاه واقعی نیروهای اپوزیسیون راست و نیروهای ملی و قومی که به آنها اشاره کردید معلوم میشود.

حالا اجازه بدهید با عزیمت از این تحلیل پایه ای ببینیم نیروهای کمپ راست در جامعه چه موقعیتی دارند. نیروهای ناسیونالیستی که برای رسیدن بقدرت به غرب دخیل بسته اند خود به دو شاخه تقسیم میشوند. یک شاخه ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی است که بوسيله

سلطنت طلبان و بقایای رژیم سابق نمایندگی میشود. نیروهایی که حکومت را در دست داشتند و الان در لس آنجلس متمرکز اند و میخواهند اوضاع سابق را اعاده کنند. بخش دیگر نیروهای ناسیونالیست قومی هستند، نیروهایی که خود را بلوچ و کرد و آذری و عرب و غیره معرفی میکنند و به هویت قومی شان متکی هستند. اینها محصول دوره بعد از جنگ سرد اند و بدنبال ایفای نقشی هستند که ناسیونالیسم کرد در عراق ایفا کرد و تحت حمایت آمریکا و دیگر دول غربی بقدرت رسید. این نیروها برای خزیدن بقدرت اساساً روی حمله نظامی آمریکا و یا انقلاب مخملی و سناریوهای رژیم چنجی از این قبیل حساب میکنند.

تا آنجا که به نیروهای قومی مربوط میشود باید گفت اینها بد شانس زیادی آورده اند. در سطح دنیا در دوره بعد از جنگ سرد کلا ناسیونالیسم و مذهبی گری و قومی گری مد شد و در تمام کشورهای بازمانده بلوک شوروی در اپوزیسیون دست بالا را پیدا کرد. در کشورهای اروپای شرقی و حتی در کشورهای اسلامزده که حکومتها سر به آمریکا داشتند مثل مصر و اردن و غیره این نوع قومی گری و ناسیونالیسم افراطی پا گرفت. از یکسو جنبش اسلام سیاسی رشد کرد و از یکطرف در جمهوری های بلوک سابق شوروی نظیر گرجستان و قزقیزستان و آذربایجان و تاجیکستان و غیره بازگشت به قوم و نژاد و پرچم و تاریخ خود رونق یافت. در دنیای

بعد از جنگ سرد این جنبشهای ارتجاعی جواب سرمایه داری بازار آزاد به سرمایه داری دولتی بحران زده بود، جزئی از غنائم پیروزی کمپ غرب بر بلوک شوروی بود و به همین دلیل هم در خیلی از کشورهای بازمانده کمپ شوروی این نیروها نقش مهمی در تحولات سیاسی پیدا کردند. حرکتی که به انقلابهای مخملی معروف شد. (من قبلاً در این مورد توضیح دادم و اینجا مفصل واردش نمیشوم).

اما در ایران مشکل نیروهای قومی اساساً اینست که جامعه با انقلاب ۵۷ و قبل از فروپاشی دیوار برلین از این نوع آلترناتیوها عبور کرده است و به همین خاطر کار اینها نمیگیرد و نگرفته است. جامعه ایران شاید تنها جامعه و یا یکی از

معدود جوامعی از نوع جوامع کشورهای به اصطلاح جهان سوم است که نیروهای قومی ملی طرفدار بازار آزاد و دموکراسی نوع آمریکائی زمینه رشد پیدا نکرده اند و حضوری کاملاً کاریکاتوری و اینترتی دارند. جایی در جامعه باز نکرده اند. البته تلاشی کردند. زمانی که بازار این نیروها داغ بود خصوصاً در دوره خاتمی اینها هم دست و پائی میزدند. بحث فدرالیسم و غیره را مطرح کردند و سعی کردند با پرچم حقوق اقلیتها و در مورد نیروهای قومی کرد که مطرح ترین این نوع نیروها هستند با سازماندهی دارو دسته ها نظامی در مرزها جایی در سناریوی رژیم چنج آمریکا پیدا کنند اما این سیاستها بجائی نرسید و امروز تا حد زیادی منزوی و حاشیه ای شده است.

تا آنجا که به شاخه دیگر اپوزیسیون راست یعنی ناسیونالیسم عظمت طلب بر میگردد این ناسیونالیسم خود زمانی در قدرت بود و با انقلاب مردم سرنگون شد. در سیاست اعاده وضع گذشته بسادگی ممکن نیست. مشکل سلطنت طلبها یا جمهوری - سلطنت طلبها که همان نظام دوره شاه را حد اکثر با لافه دیگری مطرح میکنند این هست که جامعه یکبار علیه آنها بلند شده و آنها را سرنگون کرده است. نمیشود پای وضعیتی رفت که مردم علیه اش انقلاب کرده اند. گذشته را نمیشود بعنوان آینده به مردم وعده داد. این مساله اساسی نیروهای سلطنت طلب و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی است.

در پایه ای ترین سطح باید گفت که نیروهای اپوزیسیون راست اعم از ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسم قومی جانی در جامعه باز نکرده اند چون برای مسائل سیاسی که مبنا و اساس بحران حکومتی جمهوری اسلامی و کلا بحران طبقه سرمایه دار در ایران را تشکیل میدهد پاسخی ندارند. دقیقاً به همین دلیل است که آنچه در جامعه ایران به تحولات شکل میدهد و جامعه را بدنبال خود میکشد دعوای بین بالائیها نیست. در روسیه بعد از گورباچف اینطور بود. در جمهوریهای شوروی سابق اینطور بود. در یوگسلاوی اینطور بود. در لیتوانی و چکسلواکی و اوکراین اینطور بود و هنوز هم تا حد زیادی

از صفحه ۱۳ در باره مناسبات دولت آمریکا...

هست. در ایران در دوره جمهوری اسلامی هیچگاه نیروهای کمپ راست این موقعیت را نداشته اند. آن چیزی که چهره اوضاع سیاسی در ایران را ترسیم میکند رابطه بین نیروهای کمپ راست با یکدیگر، با آمریکا و یا با جمهوری اسلامی نیست. اوج این ایفای نقش بالائینها دوره رونق دو خرداد بود که آنهم خود عکس العملی در مقابل اعتراضات اوج یابنده مردم بود و دیدیم به سرعت توهمنات مردم در همان حلی که وجود داشت رنگ باخت و جامعه بقل خودشان از دو خرداد عبور کرد. بعد از دو خرداد کاملاً این پرونده بسته شد و آن چه امروز نبض سیاسی جامعه را در دست دارد و به تحولات شکل میدهد اعتراض چپ و رادیکال و سوسیالیستی است که در جامعه جاری است.

محسن ابراهیمی: کاظم نیکخواه مثل اینکه نکته‌ای در رابطه با این سؤال دارید. شما هم صحبت کنید تا سؤال بعدی را مطرح کنم.

کاظم نیکخواه: من می‌خواستم در ادامه صحبت‌های حمید تقوایی نکته‌ای را بگویم. بحثی که مطرح است در مورد کل اپوزیسیون بورژوازی ایران است. یکی از نکاتی که در بحث‌های قبلی تأکید کردیم این بود که کل بورژوازی در ایران با بی‌افتی و بحران حاکمیت دست‌بگریبان است. وقتی که به اپوزیسیون بورژوازی ایران نگاه میکنیم که کل جریان‌های ملی - اسلامی، سلطنت طلب، جمهوری خواه و کل اینها را در برمیگیرد، واقعیت بن بست و بی‌افتی بورژوازی را بخوبی میتوانیم ببینیم. اینها نامهای مختلفی طبعاً روی خودشان دارند. اما نگاه کنید در جامعه‌ای که ارتجاع مذهبی و اسلامی دارد حکومت میکنند و با اهرمها و قوانین و استفاده از متحجرترین ابزارهای قرون وسطایی دارد جامعه را به قهقرا میراند، بخش اعظم اینها طرفدار ادامه حیات همین جمهوری اسلامی هستند. قهرماناناشان گنجی است که یکی از سازماندهندگان همین ارتجاع قرون وسطایی بوده. طرف خودش را سکولار تعریف میکند اما قهرمان و ایدئولش گنجی است که تمام هنرش اینست که ولایت فقیه را نقد میکند اما همین که کسی میگوید جمهوری

آزادی بیان و دموکراسی و اینها میشناختند. اما در این جامعه خفقان زده، ارتجاع زده‌ای که مذهب و جنبش ارتجاعی و کپک زده اسلامی دارد بیداد میکند، می بینیم که اینها در مقابل مذهب خفقان گرفته اند. طرف تازه می‌خواهد قومیت را با فدرالیسم قومی را بعنوان یک طرح پیشرو و مدرن به خورد مردم بدهد! از جمهوری اسلامی نمیتواند دست بکشد. در میان طیف موسوم به "جمهوری خواهان" اگر دقت کنید بحث و دعوی اصلی شان بر سر اینست که طرفداران جمهوری اسلامی هم باید در میان آنها باشد و تحویل گرفته شود.

این یک اپوزیسیون اساساً عقب‌گرا و سترون و بی‌افتی است که در میان کوهی از ارتجاع و عقب‌ماندگی دارد خفه میشود. اگر نمیتواند امروز بیاید و مثل کاری که عده‌ای شان در اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی کردند مستقیماً از خمینی و انقلاب اسلامی و امثال اینها صراحتاً دفاع کند و مثل اکثریت و توده‌ای بگوید "سپاه پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شود" و یا مثل جبهه ملی و نهضت آزادی به کابینه خمینی وزیر بدهد، بخاطر اینست که دوره عوض شده است. تحویلش نگرفته اند. همان جنبش رادیکال و ضد مذهبی و ضد اسلامی و سرنوشتی طلبی و چپ‌بطور عینی روی اینها فشار گذاشته است. اپوزیسیون بورژوازی دچار سردرگمی است. برای اوضاع سیاسی پاسخ ندارد. برای بحران و فلج اقتصادی موجود پاسخ ندارد. و همانطور که حمید تقوایی گفت این دیگر بحث فقط اپوزیسیون نیست. کل اینها با همان جمهوری اسلامی و دولتهای غربی یک طبقه اند. یک جنس اند. و نگرانیهایشان هم یکی است. اگر آمریکا به اوضاع موجود پاسخی ندارد. اگر جمهوری اسلامی راهی برای برون رفت از بحرانش نمی بیند. کل این در بحران و سردرگمی و مضحکه اپوزیسیون بورژوازی خود را نشان میدهد. برای نمونه وقتی مضحکه "خفا" از میان جریان‌های ناسیونالیست پروغرب بورژوازی بیرون میزند این از مغز معیوب یک شخص ناشی نمیشود. در واقع این آدم کنه استراتژی و رویا و آرزوی اپوزیسیون دست راستی سلطنت طلب و پروغرب را جلو گذاشته است.

یعنی آن چیزی که میدانسته ته دل همه شان است. روی میز همه شان است. در صحبتها و مهمانیهای همه شان مطرح میشود. این را به صورت یک سناریو در آورده که چهارصد تا هواپیمای آمریکایی از خارج می آیند و مردم هم در تهران جمع میشوند و به استقبال اینها میروند و قدرت را به آنها تحویل میدهند و به خانه هایشان میروند! اگر این مضحکه است بخاطر اینست که این بخش از اپوزیسیون تمام سناریو و افقش مضحک است. بخش دیگر هم که گفتیم مدام دارد با مذهب و با جمهوری اسلامی و با قومی‌گری و فدرالیسم و اینها ور میرود و اینها مثلاً "لیبرالها" و "سکولارهایش" هستند! و همه اینها سردرگمی و فقدان استراتژی را در کمپ بورژوازی دارد بروشنی بیان میکند. همه این اپوزیسیون چشمش به طرف آمریکا است. طیش قلبش با افت و خیز در رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی بالا و پایین میرود. با هر افت و خیزی در این رابطه سیاستهای جدیدی از میان اینها بیرون داده میشود. جبهه‌های جدیدی درست میشود. جدایی‌های تازه‌ای صورت میگیرد. نزدیکی‌ها و دوری‌های تازه‌ای شکل میگیرد.

محسن ابراهیمی: مردم باید به این مناسبات چگونه نگاه کنند؟ مسلمانان ایران این افت و خیز مناسبات فی‌مابین را دنبال میکنند چون میدانند در سرنوشت مبارزه سیاسی خودشان تأثیر دارد. همچنانکه که گفتیم، بخشهایی از اپوزیسیون مردم را ترغیب میکنند از جرح بوش و موشک‌هایش استمداد بطلبند. بخشهایی سازش میان جمهوری اسلامی و ایران را به مشابه راهی برای نجات مردم تبلیغ میکنند. موضع مردم در قبال این مناسبات باید چه باشد؟

اگر بخواهید در رابطه با مناسبات میان ایران و آمریکا، میان موضع حزب از یکطرف و جریان‌های دیگر اپوزیسیون از طرف دیگر مقایسه‌ای بکنید، روی چه نکاتی به طور برجسته انگشت می‌گذارید؟

حمید تقوایی: من در توضیحات مربوط به سؤال قبل گفتیم که مردم امر خودشان را دارند. منظورم از مردم بخش اعظم جامعه است که خواهان یک زندگی انسانی و مرفه و آزاد و برابر هست. این تمایز خیلی

مهم است که بدانیم تمام این نیروهای راست که حتی مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند مثل آمریکا و جمهوری اسلامی و اپوزیسیون سلطنت طلب و نیروهای قومی ملی و غیره همه در صف مقابل جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم هستند. نیروهای سیاسی چپ و راست در دوجبهت مخالف یکدیگر حرکت میکنند منتهمی در جهان واقعی حرکت این نیروها کاملاً بر هم تأثیر میگذارد. مساله این است و همانطور که گفتید سؤال اینجا مطرح میشود که چه نوع روابط و مناسباتی بین بالائینها بیشتر به نفع مردم است. و مردم چطور باید این شرایط مناسب برای پیشبرد مبارزه خود را ایجاد کنند و این شرایط را به بالائینها تحمیل کنند. چطور میشود از مناسبات میان بالائینها در خدمت مبارزات مردم سود جست. این یک سؤال سیاسی واقعی است که باید به آن پاسخ گفت.

تا جایی که به عکس العمل مردم به مناسبات میان بالائینها مربوط میشود حرکات پیشرویی که در جامعه صورت میگیرد بروشنی نشان میدهد مردم چه میگویند و چه میخواهند. مثلاً مردم در رابطه با همین مساله مشخص کشمکشهای میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی مدتهاست اعلام کرده اند "نه بمب نه جنگ". این شعار بود که در اول ماه مه کارگران دادند و در تجمعات اعتراضی در دوره‌ای که بر سر پروژه هسته مساله حاد بود از جانب مردم داده شد. یا وقتی جمهوری اسلامی اعلام کرد "انرژی هسته‌ای حق مسلم ما است" کارگران پاسخ دادند "منزلت معیشت حق مسلم ما است". این جواب مردم است به مساله رابطه خصمانه آمریکا و جمهوری اسلامی حول مساله اتمی. و یا شعاری که در تجمعات کارگری مطرح شد که انرژی هسته‌ای نیم‌خواهیم حقوق ۱۸۰ هزار تومنی هم نمی‌خواهیم! اینها همه نشان میدهد که نبض جامعه چطور میزند و تمایل و جهت‌گیری جامعه چیست. با "نه بمب نه جنگ" و "نه انرژی هسته‌ای نه حقوق ۱۸۰ هزار تومنی" و "منزلت معیشت حق مسلم ما است" مردم دارند میگویند اولاً امر ما امر دیگری است امر ما بمب و جنگ و انرژی هسته‌ای نیست و ثانیاً میگویند نه به آمریکا و نه به

از صفحه ۱۴ در باره مناسبات دولت آمریکا...

جمهوری اسلامی. شعار نه بمب نه جنگ خیلی فشرده و در عین حال به روشنی اعلام میکند نه حمله نظامی آمریکا و کلا دخالتگریهای آمریکا را میخواهیم و نه جمهوری اسلامی را. مردم در برابر پروژه هسته ای رفاه و معیشت و منزلت را قرار میدهند. این که خود جامعه و بالاخره جنبشهای پیشرو آنجا که جامعه بلند شده این خواستههای رادیکال را مطرح میکنند و نه شعارهای اپوزیسیون بورژوازی حکومت را نشاندهنده این حقیقت است که نقد و اعتراض سوسیالیستی و انسانی به وضعیت موجود در جامعه دست بالا را دارد. یا باید گفت این موقعیت دست بالا را در یک سری کشمکشها و مبارزات و نقد و برخورد با بدست آورده است. این رادیکالیسم و نقد چپ و سوسیالیستی رایج در جامعه از آسمان نازل نشده و یک امر خودبخودی نیست. حزب ما مشخصا نقش تعیین کننده ای در این سمت گیری چپ و رادیکال مبارزات مردم داشته است.

ما، حزب و مردم، حمله نظامی آمریکا را هم از نظر انسانی و هم سیاسی یک فاجعه برای جامعه میدانیم. هر نوع دخالت نظامی و مسلحانه آمریکا و یا نیروهای بورژوازی جهانی برای اینکه بخواهند به نوعی آلترناتیو خودشان را به مردم تحمیل کنند برای مردم یک فاجعه خواهد بود. یک نتیجه حمله نظامی آمریکا به باد رفتن زندگی و هستی مردم است و نتیجه دیگرش آنست که از نظر سیاسی و اجتماعی جنبش انقلابی و رادیکال مردم را به عقب میراند.

از سوی دیگر هر نوع سازش و کنار آمدن جمهوری اسلامی و آمریکا به نحوی که یکدیگر را تقویت کنند و در نهایت یک سنتزی بوجود بیاید که گورستان کار ارزان و کارگر خاموش دوباره در ایران ابقا بشود نیز کاملا به ضرر مردم است و مردم باید در مقابل آن بایستند. در برابر این وضعیت سیاست و استراتژی چپ جامعه، حزب و توده مردمی که از این وضعیت به ستوه آمده اند، سرنگونی جمهوری اسلامی است. مردم میخواهند جمهوری اسلامی را بیاندازند. میخواهند این حکومت را سرنگون کنند. حمله آمریکا و یا خطر حمله آمریکا صورت مساله مردم را عوض نمیکند. جواب مردم به سناریوهای رژیم چنچی آمریکائی و

برای اینکه تسمه از کرده طبقه کارگر بشکند و گورستان آریامهری را در اشکال دیگری در ایران احیا کنند. مردم میخواهند جمهوری اسلامی برود، همانطور که برای هزارمین بار به روشنی در شورش آریا شهر اعلام کردند حکومت اسلامی نمیخواهند، و انتظاراتشان از مردم متمنم جهان اینست که این حکومت را محکوم کنند و از دولتهایشان بخواهند که جمهوری اسلامی را برسمیت نشناسند.

از اینجا فکر میکنم پاسخ به بخش دوم سؤال شما در مورد فرق بین موضع حزب و دیگر نیروهای اپوزیسیون در قبال مساله رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی نیز روشن باشد.

اگر بخواهم در یک جمله بگویم تفاوت اصلی عبارتست از پافشاری و تاکید ما در هر شرایطی بر مبارزه انقلابی مردم برای سرنگونی حکومت. ما همیشه بر این مبارزه تاکید کرده ایم و گفته ایم به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید این مبارزه تحت الشعاع مسائل دیگر قرار بگیرد. در شرایط حمله نظامی یا خطر حمله نظامی و تهدیدات جنگی، مستقل از اینکه آمریکا چه سناریوهائی برای رژیم چنچ دارد و یا ندارد، میخواهد حمله نظامی کند و یا سازش کند، و مستقل از حد شدن تخاصمات و یا سازش و مصالحه میان آمریکا و حکومت مردم باید مبارزه خود علیه جمهوری اسلامی و علیه مصائب و بیخوفیهای که این حکومت به جامعه تحمیل کرده است را به پیش ببرند. نه مناسبات میان دولتها و نه مطلقا هیچ شرایط و مساله ای نباید این مبارزات را مخدوش کند و یا حاشیه ای کند و تحریف کند و به عقب براند. مردم برای آزادی و برابری هر روز دارند مبارزه میکنند. برای رفع تبعیضات و مشکلاتی که در جامعه بیداد میکند هر روز دارند مبارزه میکنند و این مبارزه باید در هر شرایطی با تمام قدرت به پیش برود.

این سیاست ما درست در نقطه مقابل مواضع و عملکرد نیروهای راست و حتی برخی نیروهائی که خود را چپ مینامند، در قبال رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی است.

نیروهای قوم پرست و بخشی از نیروهای ناسیونالیست عظمت طلب رسما و علنا روی حمله آمریکا به ایران و یا نوعی دخالت نظامی و سناریوی رژیم چنچ حساب باز کرده

اند و از حمله نظامی به ایران استقبال میکنند. بخش دیگری از نیروهای ناسیونالیست در کنار نیروهای ملی اسلامی اعلام میکنند که در صورت حمله نظامی آمریکا جانب جمهوری اسلامی را خواهند گرفت و بدفاع از مهین در مقابل حمله خارجی بخواهند خواست.

برخی از نیروهای چپ نیز در این نوع ضد آمریکائی گری این بخش اپوزیسیون راست، منتهی البته تحت نام مقابله با امپریالیسم، شریک هستند. این نوع چپ "ضد امپریالیست" وقتی حدود سه ماه قبل تهدیدات نظامی آمریکا بالا گرفت مقابله با این تهدیدات را محور سیاست خود قرار داد و شعار "نه به جنگ" را بالا برد. اعلام کردند مساله اصلی جنگ است و مردم باید تا اطلاع ثانوی با خطر جنگ مقابله کنند. این یک نوع ضد آمریکائی گری نوع جمهوری اسلامی است منتهی در لباس اپوزیسیون جمهوری اسلامی و با ظاهر چپ. چپیی که معیار انقلابی گریش مقابله با "امپریالیسم" آمریکا است و امپریالیسم برای او همان جایگاهی را دارد که شیطان بزرگ برای جمهوری اسلامی و جنبش اسلام سیاسی دارد.

در سطح دنیا نیز این نوع چپ ضد آمریکائی کنار جنبش اسلام سیاسی ایستاده است. نیروهائی مثل اس. دلیو. پی. انگلیس که از فرط "ضد امپریالیست" بودن صریحا طرفدار اسلاميون هستند و علنا از حسن نصرالله و احمدی نژاد و غیره دفاع میکنند. البته در جامعه ایران نمیشود اینقدر افراطی و وقیح کنار اسلام ضد آمریکائی قرار گرفت اما در نهایت همان خط و دیدگاه است که در شکل ملایم تری در ایران نیز حضور پیدا میکند. خط به اصطلاح چپی که بخصوص هر موقع مساله حمله نظامی حاد میشود یادش می افتد که مساله اصلی آمریکا است و همه باید علیه جنگ بسیج شوند و شعار باید نه به جنگ باشد و بس.

در همین قضایای قبل از ۱۶ آذر امسال بروز این سیاستهای رنگارنگ راست که وجه مشترک همه آنها به عقب راندن مبارزات مردم است را شاهد بودیم. فرق اساسی حزب ما با همه این نیروها این بود که تاکید کردیم محور سرنگونی است و نباید مبارزات و اعتراضات مردم علیه حکومت تحت الشعاع خطر حمله آمریکا قرار بگیرد. ما اعلام کردیم امر مردم قبل از هر چیز خلاص شدن از شر این حکومت

است و در هیچ شرایطی نباید جمهوری اسلامی از زیر تیغ حمله مستقیم و اعتراضات مردم رهائی پیدا کند. و خوشبختانه جامعه نیز در همین جهت حرکت کرد. در روز ۱۳ آذر و ۱۸ آذر دیدیم که دانشجویان شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "آزادی و برابری و هویت انسانی" را بلند کردند. جامعه به سیاستهای راست تن نمیدهد چون بطور واقعی مردم نمیتوانند مسائل خود را فراموش کنند بخاطر اینکه یک ضد آمریکائی گری نوع حسن نصراللهی در دنیا مد است و یا چپ سنتی ایران در دنیای مالیخولیائی خودش میخواهد "ضد امپریالیست" باشد.

به همین دلیل من فکر میکنم سیاست حزب ما است که بطور واقعی نبض جامعه و خواست دل مردم را نمایندگی میکند. مردم عملا با مبارزات خودشان همیشه این تلاشهایی را که از چپ و راست میخواهد بین آمریکا و جمهوری اسلامی به طرف این و یا آن متمایل شود خشی کرده اند. و روند حرکات اعتراضی مردم در آینده نیز همین خواهد بود.

اجازه بدهید بحث را خلاصه کنم. اولاً تا آنجا که به سیاست حزب ما در قبال رابطه بین دولتها مربوط میشود ما خواهان آن هستیم و تلاش میکنیم جمهوری اسلامی در دنیا طرد و منزوی شود. رابطه سیاسی نهادهای بین المللی و دولتها باید با جمهوری اسلامی قطع شود. دنیا باید با حکومت اسلامی همان طور رفتار کند که با حکومت نژادی ساقط شده افریقای جنوبی در اواخر عمرش رفتار کرد. این حکومت باید در جهان افشا و طرد و منزوی شود.

ثانیا ما تلاش میکنیم در هر شرایطی مبارزه مردم برای خواستههای پایه ای خود و برای رفاه و آزادی و برابری با قدرت به پیش برود و در هیچ شرایطی تحت الشعاع مسائل دیگر قرار نگیرد. حتی در شرایطی که آمریکا عملا دست به حمله نظامی بزند حزب ما مبارزه خود با جمهوری اسلامی را متوقف نخواهد کرد و یا در آن تخفیفی نخواهد داد. راه پاسخگویی واقعی و عملی به تهدیدات جنگی و حمله نظامی آمریکا تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است.

این فرق اساسی سیاست حزب ما در قبال رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی با بقیه اپوزیسیون، از چپ و راست، هست. *

